

فلسفه نظری تاریخ

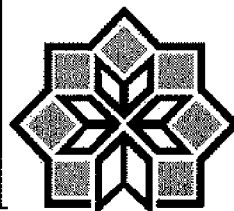
در دکترین مهدویت

(۱۸۷)

حجت الاسلام رحیم کارگر

چکیده

برای فهم درست آینده و کاربردی کردن آن، نیاز به آموزه‌ای است که توضیح کامل و درستی از آینده بدهد؛ معنا و غایت تاریخ را با توجه به گذشته به دست آورد و بستر عمل فرد باشد. فلسفه نظری تاریخ، عهده‌دار تبیین بخشی از موارد یاد شده است، اما پاسخ کامل و درست آن تنها در دکترین مهدویت قابل دست‌یابی است. بر این اساس پژوهش حاضر ضمن بررسی کامل فلسفه نظری تاریخ، دیدگاه اسلام را در این زمینه مطرح و پیوند آن را با دکترین مهدویت تبیین می‌کند. آن‌گاه در این چهارچوب به توضیح دکترین مهدویت می‌پردازد.



واژگان: فلسفه تاریخ، فلسفه نظری تاریخ، دکترین مهدویت

پیش درآمد

توجه و نگرش ویژه به آینده و انتظار تغییرات و تحولات مثبت و روشن در آن، موجب بروز پرسش‌ها و پاسخ‌ها و تحلیل‌های مختلف از آن شده است. نگرش و نحوه دید نسبت به آینده، معمولاً به شکل‌های گوناگون صورت می‌گیرد. کسی که از دیدگاه دینی یا فرهنگی به آینده می‌نگرد، می‌کوشد با مفاهیم و واژه‌های فرهنگی به آن بپردازد و صاحب نظر سیاسی، از مفهوم سیاسی برای توضیح آینده استفاده می‌کند و فیلسوف و مورخ از منظر فلسفی-تاریخی، آینده را مورد مطالعه قرار می‌دهد و... متون دینی نیز به فراخور، از آینده بحث کرده و کتاب‌های آسمانی، هر کدام درباره آینده، پیش‌گویی‌هایی داشته‌اند.

در این رابطه دیدگاه‌ها و نظریه‌های گوناگونی ارائه شده است که مهم‌ترین آنها به فیلسوفان (نظری) تاریخ تعلق دارد، ولی باید دید کدام دسته از این نظرات توانسته‌اند پاسخ درستی به این سؤال بدهند که: آینده جهان چگونه خواهد بود؟

الف) مهم‌ترین مسئله در این جا «فهم درست آینده است». فهم آینده، یعنی به دست آوردن تصویری از وضعیت‌هایی که در آینده تحقق می‌یابند. از آن جا که این وضعیت‌ها بستر عمل فرد هستند، بنابراین، تصویر مزبور در عمل امروز دخل دارد.^۱ درستی فهم نیز بر اساس تحقق آن است و هر قدر وضعیت پیش‌بینی شده به واقعیت نزدیک‌تر باشد، فهم درست‌تری در اختیار بوده است. بر این اساس نیاز به نگره و آموزه‌ای است که بتواند:

۱. توضیح کامل و درستی از آینده بدهد؛

۲. بستر عمل فرد در حال باشد؛

۳. معنا و مفهوم و غایت تاریخ را با توجه به گذشته، به دست آورد.

بر اساس فرض پژوهش حاضر، «دکترین مهدویت» این توان و امکان را دارد که بتواند به درستی آینده را توضیح داده و پیش‌بینی کند و مبنای استراتژی و برنامه‌های امروزی ما باشد.

ب) توضیح و تفسیر تاریخ بشری و ارتباط مستمر گذشته با حال و آینده، بر عهده «فلسفه نظری تاریخ» است. انسان‌ها همان‌گونه که از دیرینه‌ترین دوران زندگی خویش، به محیط پیرامونی و جهانی که در آن می‌زیسته‌اند، عطف نظر کرده و کوشیده‌اند تا با برساختن تفسیری از آن و پدیده‌هایش، به پرسش‌های خود پاسخ گویند؛ گذشته، آینده و تاریخ خویش را نیز موضوع پرسش و تأمل قرار داده و با پاسخ‌های ویژه، دیدگاه‌ها و فلسفه‌های تاریخ خاص خود را طرح و تولید کرده‌اند.

بر این اساس «فلسفه (نظری) تاریخ، شاخه‌ای از تحقیق‌های فلسفی و اجتماعی است که به تاریخ می‌نگرد و در پی آن است که از یک سو، منطق حاکم بر تلاش مورخ را دریابد و از دیگر سو، هدف و معنای سیر کلی تاریخ را کشف کند و چگونگی «آینده» را توضیح دهد.^۲

ج) «دکترین مهدویت»، نظریه کامل و جامع برای تفسیر و اداره زندگی (سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ...) بشر و پاسخ اساسی به تمامی نیازهای واقعی و بنیادین انسان‌ها است.

۱. نک: درس‌های سیاست خارجی، ص ۲۷۶.

۲. نک. مجله دانشگاه انقلاب، ش ۲۱، ص ۱۲۰؛ عصر ما، ۱۹ آبان ۸۰.

و به عبارتی، «دکترین مهدویت، آموزه‌ای اعتقادی، جهانی و بر محور مهدویت است که تفسیری راه‌بردی از عرصه‌های اساسی حیات بشری ارائه می‌دهد و در نگرش، انگیزش و کنش انسان‌ها و ساحت‌های مختلف زندگی اجتماعی آنها، تحولی بنیادین ایجاد می‌کند.»^۱

حال این آموزه جامع و کامل را می‌توان در قالب «فلسفه نظری تاریخ» توضیح داد و بر اساس آن، مؤلفه‌های مختلفی را به دست آورد؛ به خصوص آن‌که هدف و غایت تاریخ و عوامل حرکت آفرین آن و معنا داری تاریخ، در آن بسیار مهم و بنیادین است. اگر بتوان پیوند میان گذشته، حال و آینده را بر اساس این قالب و چهارچوب درک و فهم کرد و تصویری جامع و کامل از زندگی بشری به دست آورد و آینده را توضیح داد، در این صورت می‌توان بعضی از ابعاد مهم «دکترین مهدویت» را بررسی و تبیین کرد و به پرسش همیشگی انسان‌ها (آینده جهان چگونه خواهد بود)، پاسخ درست داد.

د) اصولاً بررسی «آموزه مهدویت»، بدون توجه به «آموزه‌های فلسفه (نظری) تاریخ»، ناقص و ناتمام است. درست است که مبنای توضیح آینده در «اندیشه مهدویت» منابع وحیانی است؛ اما وقتی این منابع در قالب فلسفه تاریخ، قرار گیرند و از تجربه‌های زندگی بشری و برداشت‌های عقلی و فلسفی استفاده گردد، می‌توان تفسیر و تبیین فراگیر و کاملی از آن ارائه داد. این روی‌کرد، مبنای شکل‌گیری «فلسفه متعالی تاریخ» است که با توجه به آموزه‌های وحیانی اسلام و به کارگیری «تجربه» و «عقل» به دست می‌آید.

ه) ارائه نظریه‌ها و دکترین‌ها و انجام پژوهش‌های علمی، نیاز به روش و چهارچوب‌های نظری خاصی دارد. تأمل و پژوهش درباره آینده نیز، از این «قاعده» مستثنا نیست، و باید آن را در این قالب نظری قرار داد. مهم‌ترین و رایج‌ترین چهارچوب نظری برای آینده‌پژوهی و آینده‌نگری «فلسفه (نظری) تاریخ» است.

پس اگر «دکترین مهدویت» در این قالب قرار گیرد، زوایای ناپیدای آن، آشکار و ابعاد مختلف نظری و علمی آن برجسته می‌شود. بر این اساس ارتباط سلسله‌وار حوادث، روی‌دادها و وقایع و تأثیر آنها بر زندگی بشری و شکل‌گیری آینده،

۱. مسعود پورسیدآقایی، فصل‌نامه انتظار، ش ۱۶، ص ۱۰.

شناسایی می‌شود و پاسخ‌های مناسب به سؤالات اساسی بشر ارائه می‌گردد و ... این کاوش سازمان یافته برای پیش‌بینی آینده است.

فصل اول: فلسفه (نظری) تاریخ

«تاریخ»، حرکت مستمر و مداوم زندگی انسان‌ها، از گذشته تا حال و آینده است؛ مملو از شکست‌ها و پیروزی‌ها، کامیابی‌ها و ناکامی‌ها، دشواری‌ها و راحتی‌ها، حق‌گرایی‌ها و باطل‌محوری‌ها، پیشرفت‌ها، پسرفت‌ها و ... به همین جهت نگرش و اظهار نظر درباره آن، مطلوب همه بوده و خواهد بود.

لیبرال‌ها تاریخ را به منزله پیشرفت به شمار می‌آورند؛ یعنی تاریخ هنگامی پدید می‌آید که هر نسل، از راه انباشت دانش و فهم، در مقایسه با نسل پیشین پیشرفت کند. لیبرال‌ها معمولاً باور دارند که این پیشرفت از طریق اصلاح تدریجی یا فراینده، نه از راه انقلاب، صورت می‌گیرد.

محافظه‌کاران تاریخ را به لحاظ سنت و استمرار درک می‌کنند و جای کمی را برای پیشرفت باقی می‌گذارند. درس‌های گذشته هم‌چون آینه عبرتی است برای زمان حال و آینده. محافظه‌کاران ارتجاعی باور دارند که سیر تاریخ به معنای انحطاط است و لذا مایلند که به یک زمان اولیه و مرجع رجعت کنند.

سوسیالیست‌ها متعهد به یک نظریه مترقی در باب تاریخ هستند، و این نظریه بر حوزه توسعه اجتماعی و شخصی تأکید می‌ورزد. مارکسیست‌ها باور دارند که «تضاد طبقاتی» موتور تاریخ است و این‌که یک جامعه بدون طبقات و کمونیستی، نقطه از قبل تعیین شده تاریخ است.

فاشیست‌ها معمولاً تاریخ را یک فرآیند انحطاط و زوال، انحطاطی از یک گذشته «عصر طلایی» می‌دانند. با این وصف، آنان پذیرای یک نظریه چرخه‌ای تاریخ هستند که به امکان زایش دوباره و تجدید حیات ملی - معمولاً از راه پیکار خشونت‌آمیز و جنگ - باور دارد^۱ و ...

مهم‌تر از این دیدگاه‌ها، نظرات فیلسوفان (نظری) تاریخ است که هر یک از منظری به تاریخ نگریسته و آن را مورد مطالعه و بررسی قرار داده‌اند. اگر بخواهیم

آنچه را که فلسفه تاریخ در بطن خود پرورانده خلاصه کنیم، به چند مفهوم دست می‌یابیم.

۱. جامعه‌های بشری در حال تحول دائمی هستند و آنها به تنهایی و در مجموع مسیر معینی را طی می‌کنند؛
۲. طی این مسیر عبارت است از پیمودن مراحل که حاصل تضادها و برخوردهای داخلی جوامع یا اثرات محیط خارج است؛
۳. جامعه‌های بشری، دائماً در حال پیشرفت هستند و در طی مراحل خود، به سمت کمال پیش می‌روند؛
۴. این مسیر را می‌توان با علت‌یابی تاریخ، شناخت و از آن قوانینی استخراج کرد؛
۵. بر اساس تجزیه و تحلیل این قوانین و بررسی سیر گذشته، می‌توان درباره آینده جامعه‌ها به پیش‌بینی پرداخت؛
۶. در نظر دو دسته از دانش‌مندان این دگرگونی به نحو خاص صورت می‌گیرد؛ به طور خلاصه یا ادواری است یا ثانوی و یا قهقرایی و یا حتی در جهت سقوط و اضمحلال جامعه‌ها و تمدن‌ها؛
۷. در بحث سرنوشت بشر در تاریخ، هر کسی مطلقاً برای خود قائل شده است (چنان که هگل به روح جهانی قائل است و مارکس به جامعه بی طبقه و ...).

دو رهیافت: فلسفه نظری و انتقادی تاریخ

یکی از انگاره‌های قابل توجه در فلسفه تاریخ، استفاده‌های گوناگون و پیچیده از این اصطلاح است؛ به طوری که کاربرد تک‌ساحتی آن و یا تعریف‌های یک‌سویه از آن، نادرست و گمراه‌کننده به نظر می‌رسد. چنان که برخی از نویسندگان «فلسفه تاریخ» را چنین تعریف کرده‌اند: «فلسفه تاریخ، به کارگیری روش‌های فلسفی در پاسخ‌گویی به موضوع‌های و مسائل اساسی در حوزه علم تاریخ مربوط می‌شوند ... فلسفه تاریخ را به علم تاریخ به منزله یک رشته و دانش (درجه اول)، از بیرون نظر می‌کند و درباره مسائل و موضوعات کلیدی و اصلی دانش اول (علم تاریخ) به تفکر فلسفی می‌پردازد...!»^۲

۱. نک: فلسفه تاریخ از دیدگاه جامعه‌شناسی، ص ۱۷ و ۱۸.

۲. نک: محمدرضا کاشفی، دین پژوهی و گوناگون (پرسش‌ها و پاسخ‌ها، دفتر چهارم)، ص ۴۵.

باید در کاربرد این اصطلاح، دقت و وسواس زیادی داشت. در واقع دو شاخه مختلف، اما وابسته پژوهش فلسفی، معمولاً «فلسفه تاریخ» نامیده می‌شود: یکی تحلیل فلسفی تاریخ‌نگاری است؛ یعنی توصیف منطقی، عقلانی و معرفت‌شناختی آن‌چه که مورخان انجام می‌دهند. دیگر کوششی است، برای کشف معنا و مفهومی در سیر و روند کلی روی‌دادها یا ماهیت عمومی فرآیند تاریخی که فراتر از عقلانیتی است که کار و پژوهش متداول تاریخی می‌تواند به آن دست یابد.^۱ در تعاریف و کاربردهای جداگانه، این دو اصطلاح «فلسفه انتقادی (تحلیل) تاریخ» و «فلسفه نظری (جوهری) تاریخ» نامیده می‌شوند.

فلسفه جوهری و فلسفه تحلیلی تاریخ، از نظر اصول و مبانی از هم مستقل هستند و هر کدام برای خود اصول و مبانی مشخصی دارند؛ گرچه به ندرت این امکان وجود دارد که هر کدام از این دو را بتوان کاملاً جدا و مستقل از دیگری به کار گرفت. بیشتر مورخان و فلاسفه در یکی از این دو گروه قرار می‌گیرند.

فلاسفه تاریخ تحلیلی یا انتقادی، تاریخ را به معنای مطالعه گذشته، مورد بررسی قرار می‌دهند و به مسائل متعدد توجه می‌کنند؛ از جمله این‌که: مورخان چه چیزی را شواهد، مدارک، یا تبیین تلقی می‌کنند؛ آیا نتایج و دست‌آوردهای آنان واجد حقیقت عینی است یا خیر؛ آیا قضاوت‌های اخلاقی درباره شخصیت‌های تاریخی وظیفه مورخ است یا خیر و... مهم‌ترین فلاسفه تاریخ تحلیلی عبارت‌اند از: بار تولد نیسور، رانکه، لرد اکتن، ریکرت، دیلتای، کروچه، کالینگود، سوپرو شماری از فلاسفه نه چندان مشهور....

فلاسفه تاریخ جوهری یا نظری، تاریخ را به معنای گذشته، مطالعه و بررسی می‌کنند و مشخصاً به شیوه‌ای بلند پروازانه‌تر از مورخان معمولی، به تعمیم درباره آن می‌پردازند. از جمله مهم‌ترین فلاسفه تاریخ جوهری می‌توان به فیوره، ویکو، کانت، کندرسه، هر در، فیخته، هگل، شلینگ، مارکس، انگلس، کنت، اسپنسر، اشپنگلر و توین بی اشاره کرد.^۲

تا پیش از قرن بیستم، تعبیر «فلسفه تاریخ»، معمولاً به تأملات نظری درباره کل

۱. بل ادواردز، فلسفه تاریخ، ص ۳.

۲. انکینسون، فلسفه تاریخ: روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری، ص ۲۴ و ۲۵.

جریان حوادث و وقایع (تاریخ به مثابه واقعه) اطلاق می‌شد که در واقع حاصل تلاش سیستم‌سازان بزرگی بود که در میان آنان کسانی چون هگل، مارکس، اشپنگلر و توین‌بی، شناخته شده‌تر و مشهورتر هستند.

در خلال قرن بیستم، هم فلاسفه و هم مورخان، به ردّ این طرح‌های کلان برخاستند؛ صرفاً به این دلیل که شواهد و مدارک کافی برای توجیه یا اثبات درستی و صحت این قبیل ادعاهای بلند پروازانه موجود نیست. در عوض فلاسفه توجه خود را به فعالیت دست دوم؛ یعنی، به زیر سؤال بردن و انتقاد از نحوه عمل‌کرد و فعالیت مورخان معطوف نمودند. این همان فلسفه تحلیلی یا انتقادی از تاریخ است.^۱ فلسفه انتقادی تاریخ، عمدتاً طی صد سال اخیر تکامل یافته و دارای وجوه مختلفی است؛ از جمله: تبیین تاریخی، واقعیت و حقیقت در تاریخ، عینیت تاریخی و ...^۲ در پژوهش حاضر، تنها «فلسفه نظری تاریخ» مورد نظر بوده و ابعاد مختلف آن بررسی می‌شود.

پیشینه فلسفه نظری (جوهری) تاریخ

فلسفه (نظری) تاریخ، یکی از مباحث کلیدی و مهم در آینده‌پژوهی و پرجاذبه‌ترین مسائل فلسفی در دو سه قرن اخیر است. این فلسفه را باید میراث دورانی خاص از مراحل رشد تفکر اجتماعی و تاریخی و قدیمی‌تر از فلسفه تحلیلی دانست. «فلسفه تاریخ» (یعنی، پرسشی که نویسنده در باب حرکت تاریخ و مسیر آن برخوردار، مطرح می‌سازد)، با اشکالی خاص، قرن‌ها افکار را به خود مشغول داشت. شاید بتوان ویکو، فیلسوف ایتالیایی (۱۶۲۸-۱۷۴۴) را اولین کسی دانست که فلسفه تاریخ را بیان کرد؛ ولی از دیدگاه عملی‌تر می‌توان گفت: فلسفه تاریخ، به عنوان یک مبحث مستقل و جدا، نخستین بار در دورانی مورد شناخت قرار گرفت که با انتشار قسمت اول «اندیشه‌هایی در زمینه تاریخ فلسفی بشر» اثر هر در آغاز گشت و کمی بعد از انتشار «خطابه‌هایی درباره فلسفه تاریخ» اثر هگل (۱۸۳۷) این دوران به اوج خود رسید.

۱. همان، ص ۸۲ و ۸۳.

۲. نک: ایچ والشر، ص ۲۵؛ پل ادواردز، ص ۷.

ویکو بسیار پیش‌تر از این فیلسوفان، دربارهٔ فلسفهٔ جوهری تاریخ، مطالبی نگاشته بود. البته خاست‌گاه‌های پراکنده‌تر و دورتری را نیز می‌توان در نظریه‌های چرخه‌ای یا دوری دنیای باستان، در اعتقاد یهودی - مسیحی در باب خلقت، عصیان و رانده شدن از بهشت و در نهایت هبوط، خدشه گناهان و رستگاری دید... فلسفه تاریخ به صورت سنتی خود، با مرگ هگل به پایان نرسید. پس از او، مارکس - هر چند به شکلی متفاوت - آن را ادامه داد و در دوران بعد نویسندگانی از قبیل اشپنگلر و توین بی آن را به کار بستند.^۱

در بررسی دیدگاه‌ها و اندیشه‌های این متفکران و دانش‌مندان، «تاریخ» و آیندهٔ آن، جایگاهی ویژه و برتر دارد؛ این امر به خصوص در ادیان و مکاتب آسمانی پررنگ‌تر و بارزتر است و می‌توان مباحث مختلفی از فلسفه تاریخ در آموزه‌های آنها یافت. همه ادیان در قالب تئوری‌های آینده‌نگر، فرجام جهان را نهایی دیگر و منجر به ایجاد جامعه ایده‌آل بشری دانسته‌اند. در این میان ادیان ابراهیمی و غیر ابراهیمی، هر کدام به نحوی از آینده و پایان تاریخ، سخن گفته‌اند.

بر اساس نگرش ادیان ابراهیمی اراده و مشیت الهی، بر تاریخ سوار و حاکم است و آن را بر اساس سنت‌های مختلف به حرکت در می‌آورد و نهایت آن نیز، نیک فرجامی و به‌زیستی در این دنیا و آخرت است.

بنا به نوشته پل ادواردز «آن‌جا که عقل و مشاهده می‌تواند حداکثر نظم و ترتیب ادوار تاریخی را بیابد، چشم ایمان در یک فرآیند خاص تاریخی، فعل و اثر نجات بخش خداوند را تشخیص می‌دهد».

شهر خدای آگوستین، بیان کلاسیک فلسفی چنین دیدگاهی است. سیر تاریخ به مثابه جدال و کشاکش دو جامعه مدینه الهی و مدینه زمینی است. آنچه که به این مبارزه معنا می‌بخشد، ایمان و اطمینان خاطری است که از طریق وحی و ایمان نسبت به پیروزی نهایی مدینه الهی حاصل می‌گردد... مشیت الهی، معطوف به نجات و رستگاری است. پس از دیدگاه‌های دینی شاهد بروز فلسفه‌های غیر دینی هستیم. ولتر نخستین بار تعبیر «فلسفه تاریخ» را به کار برد. رساله در باب رفتار و اخلاقیات



۱. نک: دبلیو اچ. والش، ص ۱۴؛ فلسفه تاریخ: روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری، ص ۵۰ و ۵۱؛ برای مطالعه درباره دیدگاه‌های اندیش‌مندان یاد شده نک: نگارنده، آینده جهان، صص ۳۹-۴۶.

ملل (۱۷۵۶)، عمدتاً به خاطر بازگرداندن کانون توجه از تاریخ عمومی به جزئیات و دقایق معمولی و پیش پا افتاده جامعه بشری - که ولتر به عنوان حرکت از تاریکی و ظلمت خرافه پرستی، به جانب روشنایی دم افزون عقل مطرح کرد - جایگاه برجسته‌ای دارد.

دانش نو از «ویکو»، بلند پروازانه‌تر و قصد آن تبیین سیر کلی تاریخ بر اساس الگوی رشد و فساد دائمی؛ اما در مجموع رو به کمال است. اگرچه «مشیت الهی» در آن مورد قبول است، مآلاً با قوانین خود پیشرفت، یکسان دانسته می‌شود.

اندیشه‌هایی برای تاریخ فلسفی نوع بشر (۱۷۸۴) از هردر، بر وحدت ارگانیک و سازوار فرهنگ‌های بشری و مساهمه‌های منحصر به فردی که «روح» هر یک از آنها - حتی قرون وسطی - به پیشرفت و تکامل عمومی نوع بشر انجام دادند، تأکید نمود. *اندیشه نوعی تاریخ جهانی از دیدگاه جهان وطنی* (۱۷۸۴) از کانت، پیشرفت در تاریخ را بر اساس نوعی «طرح پنهان» (یعنی) در اجتماع‌پذیری و اجتماع‌گریزی انسان - که او را بر خلاف میل و اراده بشر، به جانب بنا نمودن نوعی نظم مدنی عقلانی - هم در سطح ملی و هم در سطح بین‌المللی سوق می‌دهد - تبیین نمود.

هگل در *فلسفه حق* (۱۸۲۱) و *خطابه‌هایی در باب فلسفه تاریخ*، موضوع تاریخ را فعلیت یافتن مطلق در زمان و بسط و تکامل خود روح از طریق ادوار حیات شماری از ملت‌های تاریخی - جهانی دانست. از آن‌جا که ذات روح، آزادی است، مضمون تاریخ جهان در همان حال، بسط و تکامل آزادی انسانی - هم کیفاً و هم کمماً - در انواع سازمان اجتماعی است.

اسپنسر در *اصول جامعه شناسی* (۱۸۷۷-۱۸۹۶) و آثار دیگرش، نوعی قانون کیهانی و جهان شمول تحوّل را درباره تاریخ به کار برد که بر اساس آن تکامل اجتماعی، مانند هر تحوّل دیگری، از نوعی تجانس نامشخص و فاقد انسجام، به تجانس مشخص و منسجم حرکت می‌کند.

مارکس با بسط دیدگاه ماتریالیستی در باب تاریخ، بر عوامل اقتصادی تأکید می‌کرد. وی با آن برداشت معروف خود از تاریخ به «مثابه روایت تضاد طبقاتی»، از مناقشه برانگیزترین و در عین حال تأثیرگذارترین فلاسفه تاریخ در دوران معاصر بوده است.

اشپنگلر و توین بی به شیوه‌ای استقرایی، از قوانینی نام می‌برند که حاکم بر تحول و پیشرفت متعارف فرهنگ‌ها یا تمدن‌ها است و این قوانین را برای پیش‌گویی سرنوشت تمدن خاص خود مورد استفاده قرار می‌دهند. اشپنگلر در سقوط غرب (۱۹۲۲-۱۹۱۸)، ادعا می‌کند که از طریق درک و شهود زیبایی‌شناسی، به شناخت شماری از ارگانیزم‌های فرهنگی دست یافته است که به دنیا می‌آیند، رشد می‌کنند، به کمال می‌رسند و پس از استفاده از حداکثر امکانات نوعی شیوه خاص حیاتی می‌میرند.

توین بی در مطالعه تاریخ، در تاریخ نوعی سیر و پیشرفت روحانی می‌یابد که ناشی از پاسخ انسان‌ها به تحدی‌ی فروپاشی و اضمحلال نسل‌های متوالی تمدن‌ها است.^۱

عموم این فیلسوفان و اندیش‌ورزان، به دنبال کشف حقایقی از تاریخ، قوانین کلی حرکت، شناخت هدف و مسیر تاریخ و تفسیر دقیق از روی داده‌ها و حوادث و در نهایت پیش‌بینی روند وقایع بوده و آن را ذیل «فلسفه نظری تاریخ» پی‌گیری کرده‌اند.

تعریف و چیستی فلسفه (نظری) تاریخ

فلسفه (نظری) تاریخ، متضمن تلاش برای تمییز دادن یا مشخص ساختن وجود الگو یا ساختار در روند خود تاریخ است. هم‌چنین مطالعه و بررسی تاریخ (به معنای گذشته) و تعمیم درباره آن است. فلسفه تاریخ، بررسی سیر حرکت تاریخ از گذشته تا حال و پیش‌بینی مسیر و نهایت آن در آینده است. در این منظر تاریخ موجودی حقیقی، زنده و متحرک است که جسمی دارد، روحی، اراده‌ای، خواستی، آهنگی، حرکتی، محرکی، مبدئی، مسیری، مقصدی، هدفی، قانونی، نظامی و... در واقع تاریخ آینده، برآمد گذشته است و بر این اساس فلاسفه تاریخ، به هدف‌دار بودن تاریخ و تصویر آن به عنوان موجودی زنده، پویا و متحرک اصرار دارند.

در فلسفه نظری تاریخ، فیلسوف به دنبال فهم معنا و هدف تاریخ، محرک و مکانیزم این حرکت و غایت و سرمنزل آن است. در این راستا باید بتواند به سه

۱. نکته: پل ادواردز، فلسفه تاریخ، ص ۱۸-۲۱؛ اج والش، مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ، ص ۱۳-۱۸؛ کریم مجتهدی، فلسفه

تاریخ، ص ۱۵۶-۱۶۹ و ...

پرسش اساسی پاسخ دهد:

۱. هدف و مقصد تاریخ چیست و تاریخ به چه سمتی حرکت می‌کند؟
۲. محرک و مکانیسم حرکت تاریخ چیست و بر اساس چه اهرم‌هایی حرکت می‌کند؟

۳. مسیر و منزل‌گاه‌های مهم و برجسته این حرکت کدام است؟
در این جا بایسته است به چند تعریف از «فلسفه (نظری) تاریخ» اشاره شود:
الف) قبول و تصور یک یا چند قانون در سیر امور تاریخ حیات بشر؛^۱
ب) معرفی که در آن از حرکت، محرک، مسیر و هدف تاریخ بحث می‌شود؛^۲
ج) کوششی است تا معنا و مفهوم روند کلی پدیده‌های تاریخی را کشف نماید و به ماهیت عمومی فرآیند تاریخی دست یابد؛^۳

د) علم به تحولات و تطورات جامعه‌ها از مرحله‌ای به مرحله دیگر و قوانین حاکم بر این تطورات و تحولات. به عبارت دیگر، علم به «شدن» جامعه‌ها، نه «بودن» آنها؛^۴
ه) شاخه‌ای از دانش که کار آن بحث در عوامل اساسی و مؤثر در وقایع تاریخی و تحقیق در قوانین عمومی حاکم بر رشد و توسعه جوامع انسانی و دگرگونی‌های آن در طول زمان است؛^۵

و) فلسفه تاریخ، به اعتباری دیگر، به بحث و بررسی هدف‌مندی، قانون‌مندی و نظام‌مندی تاریخ پرداخته و هم‌چنین سیر و ادوار تاریخی و پیوستگی یا گسستگی و نیز تکاملی یا غیر تکاملی بودن آن را واکاوی می‌نماید و هستی و چیستی یا منشأ علمی و نظری، مبدأ علمی و عینی و نیز مبنا، مفهوم و حدود آنها را واری می‌کند؛^۶
ز) فلسفه تاریخ، به قانون‌مندی تاریخ اعتقاد مؤکد دارد. تاریخ هویتی حقیقی است، نه اعتباری. این هویت حقیقی مستقل، از جایی آغاز کرده است؛ از طریقی می‌گذرد و

۱. محمد آراسته‌خو، فرهنگ اصطلاحات علمی - اجتماعی، ص ۷۷.

۲. دائرة المعارف تطبیقی علوم اجتماعی، ج ۱، ص ۳۰۹.

۳. پل ادواردز، فلسفه تاریخ، ص ۲.

۴. مرتضی مطهری، جامعه و تاریخ، ص ۳۵۳.

۵. جمیل صلیبا، فرهنگ فلسفی، ص ۲۰۴.

۶. علی‌رضا صدر، انتظار، ش ۱۳، ص ۲۱۴.

سرانجام هم به مقصدی می‌رسد. فلسفه تاریخ بر این سر است که نشان دهد این رفتن و بالیدن چگونه صورت می‌گیرد و آن نقطه نهایی (بارانداز تاریخ)، کجا است و چگونه از منازل کنونی، می‌توان منزل واپسین را - ولو به ابهام و اجمال - تصویر کرد و آیا گذر از منازل و مراحل گوناگون تاریخی اجتناب‌ناپذیر است یا چاره‌پذیر و بالاخره محرک تاریخ کدام است؟^۱

خ) وظیفه فلسفه تاریخ این است که شرحی چنان دقیق از مسیر روی داده‌های تاریخی بنویسد که اهمیت واقعی و منطقی اساسی این مسیر به طور بارز نشان داده شود (و طرح و قواره تاریخ روشن گردد)^۲؛

ط) فلسفه تاریخ علم به تحولات و تکامل جامعه‌ها، از مرحله‌ای به مرحله دیگر و قوانین حاکم بر مسیر و جهت تحولات و تکامل‌ها است. به سخن دیگر، فلسفه تاریخ به علل ارتقای انسان و جامعه‌ها از دوره‌ای به دوره‌ای و از نظامی به نظام دیگر می‌پردازد.^۳

س) پس در تعریفی جامع و کامل از فلسفه (نظری) تاریخ می‌توان گفت: «فلسفه تاریخ، کشف الگو و قوانین حاکم بر تاریخ و شناسایی هدف، مسیرها و عوامل حرکت آفرین آن، جهت پیش‌بینی آینده و معنا بخشی به حرکت تاریخ است.»
فلسفه تاریخ، ابعاد و زوایای مختلف زندگی بشری را مورد مطالعه قرار می‌دهد و تعالیم و آموزه‌های مختلفی درباره تاریخ و آینده جهان ارائه می‌کند؛ با این حال این دانش، ناگفته‌ها و ابهام‌های فراوانی دارد و نویسندگان و پژوهش‌گران موضوع‌ها و مسائل آن را به روشنی بیان نکرده‌اند!

با کاوش و ژرف‌نگری در آرا و عقاید اندیش‌مندان و فیلسوفان تاریخ، می‌توان مسائل و آموزه‌های گوناگونی را برداشت کرد. به آینده معلوم تاریخ عقیده دارند. به دنبال مشخص کردن غایت و مسیر حرکت تاریخ هستند. آنان وجود طرح و الگو در تاریخ را مطرح می‌کنند و قواره‌ای کلی برای آن نظر می‌گیرند. از دیدگاه ایشان، تاریخ دارای معنا و مفهوم خاص خود است و سمت و سوی عام و کلی دارد و ... در این جا به عمده‌ترین آموزه‌های فلسفه تاریخ اشاره می‌شود:

۱. محمدتقی مصباح یزدی، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، ص ۱۵۲.

۲. اچ. والش، مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ، ص ۲۸.

۳. حسین کریمی، فلسفه تاریخ، ص ۱۴ و ۱۵.



مسائل و آموزه‌های فلسفه (نظری) تاریخ

الف) شناخت واقعی تاریخ

چهره تاریخ و آنچه مربوط به روی داده‌ها و وقایع زندگی بشری است، همواره با غبار ابهام‌ها و اشکال‌های سندی و روایی، پوشیده مانده است و شناخت درست و واقعی آن و آشنایی با مسیر و مراحل تاریخ، می‌تواند گوشه‌ای از پرده‌ها را به کناری نهد و واقعیت‌ها را بازگو کند. در واقع ما با دو امر رو به رو هستیم: تاریخ به معنای کل جریان حوادث و وقایع (تاریخ به مثابه واقعه) و تاریخ به معنای دیدگاه‌ها و اعتقادهای بیان شده درباره آنها. از دیدگاه والش، فلسفه تاریخ عبارت است از: «بحث و بررسی نظری در زمینه مشروح حقایق تاریخی»^۱

استنفورد نیز وظیفه فلسفه (نظری) تاریخ را، شناخت ماهیت سرشت و طبیعت تاریخ، و درک معنای آن می‌داند.^۲

فیلسوفان نظری تاریخ، به پژوهش در تاریخ عمومی می‌پردازند و حتی خود، باید از مورخان عمومی باشند؛ یعنی به درستی وقایع را شناسایی و قوانین حاکم و علت‌های آن را کشف کنند تا بتوانند درباره تعمیم یا عدم تعمیم آن اظهار نظر نمایند. بر این اساس گام اول فلسفه (نظری) تاریخ، شناخت درست تاریخ و زدودن ابهام از چهره غبارآلود آن است. البته فلسفه (انتقادی) تاریخ نیز با نقد و بررسی علم تاریخ، تا حدودی به پیراستن ابهام‌های تاریخی کمک می‌کند.

ب) معنا بخشی به تاریخ

در مفهوم وسیع، فلسفه تاریخ «معنا دادن به حوادث و اتفاق‌های پراکنده‌ای است که ظاهراً تصادفی بوده و به یکدیگر نامربوط اند»^۳. فیلسوف تاریخ در این باره، سعی می‌کند با جمع‌بندی و پیوند آنها به یکدیگر، یک سلسله نتایج منطقی و قابل قبول درباره علل تبیین حوادث استخراج کند.

فلسفه تاریخ، فرض را بر وجود سرآغازی برای روی داده‌های تاریخ می‌گذارد و

۱. مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ، ص ۲۸.

۲. فلسفه تاریخ: روش شناسی و تاریخ‌نگاری، ص ۸۳.

۳. فلسفه تاریخ از دیدگاه جامعه‌شناسی، ص ۱۶.

بعد پیامدها و حوادث دیگر را تا پایانی مشخص، معنا و مفهوم می‌بخشد. از این رو، گفته شده است: «مهم‌ترین مسأله در فلسفه‌های نظری تاریخ، «اصل غایت» و معنا داشتن تاریخ است. ارائه طرح و الگوی مشخص برای تاریخ و تبیین آن بر اساس نیروهای محرک خاص و ادوار و مراحل گوناگون و دگرگونی کل فرآیند تاریخی، آن را معنادار یا معقول می‌گرداند...»^۱ پیش‌تر نیز گفته شد که از چشم انداز فلسفه نظری، تاریخ موجودی حقیقی، زنده و متحرک است که جسمی دارد، روحی، اراده‌ای، خواستی، آهنگی، محرکی، مسیری، قانونی و... بر این اساس فلاسفه تاریخ به هدف‌دار بودن آن و تصویر تاریخ به عنوان موجودی زنده، پویا و متحرک اصرار دارند.

بر اساس این آموزه دو دیدگاه نسبت به آینده وجود دارد:

۱. آینده معلوم (در صورت معنا دار بودن تاریخ)؛
۲. آینده نامعلوم (در صورت بی معنا بودن تاریخ).

ج) کشف الگو و طرح کلی تاریخ

یکی از مباحث مهم فلسفه (نظری) تاریخ، کشف و ارائه نوعی طرح و الگوی کلی و فراگیر برای تاریخ است. کانت معتقد است: وظیفه فلسفه تاریخ این است که نشان دهد تاریخ، طبق نقشه و طرحی قابل درک در جریان است و به سوی هدفی رهسپار می‌باشد^۲ و اتکینسون نیز می‌گوید: «فلسفه تاریخ ... متضمن تلاش برای تمیز دادن یا مشخص ساختن وجود الگو یا ساختار در روند خود تاریخ نیز هست»^۳.
 اچ. والش نیز خاطر نشان می‌سازد که هدف از نظریه‌پردازی فلسفی، درک مسیر تاریخ به طور کلی و نشان دادن این نکته بود که با وجود کیفیات غیر عادی ظاهری متعددی که تاریخ از خود نشان می‌داد و نتیجه‌گیری از آن را مشکل می‌نمود؛ مع هذا امکان داشت که آن را به صورت یک واحد به هم پیوسته، حاوی یک طرح و برنامه کلی تلقی نمود و چنانچه این طرح و برنامه کلی درک می‌گشت، هم روشن‌گر مسیر

۱. فصل‌نامه حوزه و دانشگاه، ش ۴۲، ص ۲۸.

۲. تاریخ و تاریخ‌نگاری، ص ۲۶.

۳. فلسفه تاریخ: روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری، ص ۵۰.

دقیق حوادث بود و هم به ما امکان می‌داد که جریان‌های تاریخی را به مفهومی ویژه - به صورتی که مورد قبول عقل و دلیل باشد - تلقی کنیم.^۱ این انگاره، باعث پدید آمدن سه الگو و طرح کلی درباره حرکت تاریخ و بروز اندیشه‌ها و تفکرات گوناگون درباره آن شده است:

۱. الگوی خطی (ترقی یا قهقرایی): بر اساس این الگو حوادث تاریخ از نقطه مشخصی آغاز شده و سیر خود را ادامه داده است، تا این که اکنون به مرحله‌ای که ما در آن قرار داریم، رسیده است. در این الگو تاریخ در جهت و راستای معینی حرکت می‌کند.

۲. الگوی ادواری (چرخشی یا تکراری): در الگوی دوم، عقیده بر این است که حوادث تاریخی از جایی شروع می‌شود و طی یک حرکت تناوبی و در یک چرخه عظیم تکرار می‌شود. بر این اساس تاریخ خود را در ملت‌ها و ادوار متوالی، تکرار کرده است.

۳. الگوی بخت و تصادف: در این الگو گفته می‌شود، تصادف و اتفاق به طور کلی بر همه چیز حاکم است، یعنی فاقد نظم و بی شکل بوده است! نظریه خطی ممکن است شامل مفهوم ترقی یا سیر قهقرایی باشد؛ لیکن بخش اعظم چنین نظریه‌هایی بر پیشرفت نوع انسان تأکید کرده‌اند. هم چنین ممکن است تکامل و پیشرفت ادواری با تکامل خطی توأم گردد و نوعی سیر ارتقایی مارپیچ را پدید آورد؛ نظیر آنچه که ویکو پیشنهاد کرده است.^۲

د) قانون مندی حرکت تاریخ

یکی از کارکردهای فلسفه (نظری) تاریخ، کشف قوانین خاص حرکت تاریخ (سنت‌های تاریخی) و شناخت نظام علت و معلولی در آن است. از دیدگاه شهید مطهری، فلسفه تاریخ، علم به تحولات و تطورات جامعه‌ها، از مرحله‌ای به مرحله دیگر و قوانین حاکم بر آن تطورات و تحولات است^۳ و از نظر یکی از نویسندگان

۱. مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ، ص ۱۳.

۲. بل ادواردز، فلسفه تاریخ، ص ۲۲.

۳. جامعه و تاریخ، ص ۳۵۳.

«فلسفه تاریخ به بحث و بررسی هدف‌مندی، قانون‌مندی و نظام‌مندی تاریخ می‌پردازد...»^۱

بر اساس نوشته فرهنگ فلسفی کار فلسفه تاریخ، بحث از عوامل اساسی مؤثر در وقایع تاریخی و تحقیق در قوانین عمومی حاکم بر رشد و توسعه جوامع انسانی و دگرگونی‌های آن در طول زمان است.^۲

البته برخی از فیلسوفان نظری تاریخ، علاوه بر بیان قوانین تاریخی، به ارائه نظریه‌هایی درباره مهم‌ترین عوامل علت و معلولی در فرآیند تاریخی پرداخته‌اند. قانون مارکس در باب تقدّم عوامل اقتصادی بر عوامل سیاسی، یک نمونه از این قوانین است. به هر حال آنان صرفاً خواستار نشان دادن طرح و الگوی روی داده‌های گذشته نیستند... آنان هم‌چنین می‌خواهند بدانند چرا و چگونه آن طرح و الگوی خاصی غلبه یافته است.

در این ارتباط بسیاری ادعا کرده‌اند که به کشف قوانین خاص فرآیند تاریخی، توفیق یافته‌اند. در این رابطه، دو نوع ادعا وجود دارد:

۱. کشف نوعی طرح کلی از روی داده‌های گذشته؛
۲. یافتن نوعی قانون جهت‌دار در تاریخ.^۳

ه) تقدیر و حتمیت تاریخی

پاره‌ای از نظریه‌ها و دیدگاه‌های نظری تاریخ، دارای یک وجه جبرگرایانه یا ضرورت‌گرایانه هستند! ظاهراً عقیده بر آن است که روند بلند مدت حوادث و رخدادها (یا به تعبیر بهتر جریان تاریخ)، بدون توجه به تلاش‌ها و اقدام‌ها یا فعالیت افراد، مسیر خود را طی خواهد کرد. تاریخ آن چیزی خواهد شد که باید باشد؛ حال هر کاری که انسان‌ها بخواهند و از دستشان برآید انجام دهند! نوعی جبر محتوم و ضرورت اجتناب‌ناپذیر بر کل روند تاریخ حاکم است. انسان‌ها قادر به ممانعت، جلوگیری یا متوقف ساختن چرخ‌های تاریخ نخواهند بود.

«ضروری بودن» روی داده‌های تاریخی از سوی مورخان و فیلسوفان، حداقل به سه

۱. مجله انتظار، ش ۱۳، ص ۲۱۶.

۲. فرهنگ فلسفی، ص ۲۰۴.

۳. پل ادواردز، فلسفه تاریخ، ص ۲۵.

معنای کاملاً متفاوت به کار رفته است:

۱. سرنوشت و مشیت خداوند؛
۲. ضرورت تاریخی (حتمیت تاریخی)؛
۳. جبر علمی (شرط و مشروط).

معنای نخست این مفهوم آن است که روی داده‌ها بنا بر تقدیری ناشناخته رخ می‌دهند؛ مفهومی که هم برای یونانیان و هم برای اندیشه شرقی آشنا است. بسیاری از فلسفه‌های دینی و کلامی تاریخ، به خاطر نقشی که برای اراده خداوند در روایات و تبیینات خود قائلند، تقدیرگرا هستند (!) البته نگرش تقدیرگرایانه، در منظر دینی به دیدگاهی «مشیت آمیز» تبدیل می‌گردد.

اما ضرورت تاریخی، کوشش در جهت نشان دادن این است که تقدیر یا مشیت، ذاتی فرآیندهای عادی تاریخ است (حتمیت تاریخی): در این دیدگاه، سیر تاریخ نوعی جهت و سمت و سوی ضروری عام و کلی دارد.

در نگرش سوم، یک روی داد را در صورتی می‌توان جبری دانست که روی دادی دیگر، یا شرط دیگر، یا گروهی از آنها موجود باشد (علت روی داده‌ها). بنابراین، حکم کلی جبر تاریخی به این قول مؤدی می‌گردد که برای هر روی داد تاریخی، چنین شرط کافی‌ای وجود دارد....

این آموزه فلسفی تاریخ، با انتقادهای فراوانی، به خصوص از سوی پوپر، روبه‌رو شده و جبرگرایی در تاریخ انکار گشته است.^۱ از منظر دینی، به خصوص اسلام، اراده آزاد انسان‌ها در حرکت تاریخ، نقش اساسی دارد؛ هرچند همه چیز تحت مشیت و قدرت خداوند است.

(و) تکامل و پیشرفت در تاریخ

یکی از مباحث مهم فلسفه (نظری) تاریخ، تکاملی یا غیر تکاملی بودن تاریخ و پیشرفت و پسرفت انسان‌ها بوده است. امروزه با پیشرفت‌های علوم طبیعی، و الگوی پیشرفت، به قدری نزد عامه مردم جزء بدیهیات شده که تصور چیز دیگری تقریباً محال است. بر این اساس عده‌ای پیشرفت بشر را در علوم یا در جریان تکامل علمی،

۱. نک: نگارنده، آینده جهان، ص ۳۱ و ۴۷؛ پل ادواردز، فلسفه تاریخ، ص ۷۱-۷۵؛ اتکینسون، فلسفه تاریخ؛

روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری، ص ۶۱ و ۶۲ و

عده‌ای در توسعه و پیشرفت تکنیک و فنون و برخی دیگر در تسلط بر طبیعت و استفاده هرچه بیشتر از آن و ... می‌دانند.

البته موضوع اصلی فلسفه تاریخ، تکامل اجتماعی است. در این مورد دو نظریه مهم وجود دارد که یکی نظریه‌ای است مثبت و به وسیله تکامل‌گرایان به بار آمده است و دیگری نظریه‌ای است منفی که تکامل ستیزان دورگرای، آن را ابداع کرده‌اند. تا پیش از سده شانزدهم، عموماً این اعتقاد وجود داشت که انسان در ابتدا، در عصری طلایی و در مقامی امن می‌زیسته، اما در فاصله سده شانزدهم و نیمه سده نوزدهم، این اعتقاد معکوس شد و مردم کما بیش باور کردند که انسان در آغاز، فرهنگ نازل خشنی داشته است؛ ولی به تدریج تکامل یافته و صاحب تمدن شده است. پس تاریخ وجهی امیدبخش پیدا کرد.

فرانسیس بیکن، اعلام داشت که نسل فعلی از همه نسل‌های پیشین خردمندتر است و پیش‌بینی کرد که بر اثر تکامل علوم عملی، اصلاحات درخشان‌تری دست خواهد داد.

ویکو (۱۶۶۸-۱۷۴۴) نظریه دورگرایی تاریخ را نفی کرد و معتقد شد که اقوام انسانی در مسیری مارپیچ تکامل می‌یابند.

تورگو (۱۷۲۷-۱۷۸۱) نظریه پیوستگی حوادث تاریخی و تراکم و تکامل اقوام را پیش کشید.

کانت کوشید قوانین تکامل را بیان کند و مخصوصاً تکامل اخلاقی را به اثبات برساند.

کندرسه (۱۷۴۳-۱۷۹۴)، نظریه‌ای مشعر بر توالی مراحل تمدن آورد و پیش‌بینی کرد که بر اثر انقلاب فرانسه و استخدام علوم در زندگی انسانی، پیشرفت‌های بزرگی در قرن بعد دست خواهد داد و ...^۱

انگاره «پیشرفت و تکامل» یکی از مباحث چالش برانگیز فلسفه تاریخ است و تحقق آن در وضعیت کنونی حیات بشری، مورد سؤال شماری از اندیش‌مندان قرار گرفته است. اگر هم معتقد به پیشرفت‌های مادی و صنعتی باشیم، نمی‌توانیم بر تکامل اخلاقی و فرهنگی صحه بگذاریم و از کاستی‌ها و مشکل‌های فراوان زندگی بشری چشم‌پوشیم.



۱. محمد جواد یوسفیان، مجله دانشگاه انقلاب، ش ۲۱۱، ص ۱۲۱ و ۱۲۲.

ز) تعمیم و پیش‌بینی آینده

نگاه به آینده و پیش‌بینی روی داده‌ها و حوادث، همواره مورد توجه عموم بوده و امکان یا عدم امکان آن، بحث‌هایی را به وجود آورده است. فلاسفه تاریخ جوهری، تاریخ را عمدتاً به معنای گذشته مطالعه و بررسی می‌کنند و مشخصاً به شیوه‌ای بلند پروازانه‌تر از مورخان معمولی، به تعمیم درباره آن می‌پردازند. حتی برخی نوشته‌اند: مورخ و محقق باید کوشش کند تا مسیر حرکت گذشته، حال و آینده را مشخص نماید و با کمک بررسی‌های دقیق، قوانین حرکت تاریخ - از گذشته تا حال را - تا حدودی به دست آورد تا بتواند طبق آن، آینده و سرنوشت ملت‌ها را در صورت امکان پیش‌بینی نماید.^۱

بر اساس عقیده رایج و غالب قرن نوزدهم، یک سری قوانین تکامل وجود دارند که تعیین‌کننده ویژگی‌ها و خصوصیات کل‌های اجتماعی به شمار می‌روند و نیز این عقیده که بر مبنای شناخت قوانین مذکور، امکان پیش‌بینی‌های علمی درباره آینده میسر است! از این رو، مفهوم کل‌گرایی وارد این قبیل مباحث شد و کسانی چون هگل، کنت و مارکس به عنوان شارحان، مفسران و مدافعان عمده «تاریخی‌گری» مطرح شدند. تاریخی‌گری، برای مشخص ساختن دکترین‌هایی به کار می‌رود که برای علوم اجتماعی، نقش پیش‌بینی‌کننده جریان‌ها و تحول‌های آینده، بر اساس قوانین قابل کشف تحول‌های تاریخی قائل هستند؛ یعنی، با تکیه بر قوانین و قواعد مربوط به سیر تحول‌های تاریخی گذشته و حال، روند و سیر تحول‌ها در آینده قابل پیش‌بینی است!

نتیجه روشن این دیدگاه این است که روند تاریخ، تحت کنترل و هدایت قوانین عام و قواعد کلی قرار دارد و شناخت آنها، پیش‌بینی آینده جوامع، تمدن‌ها و ... را ممکن می‌سازد. قوانین مذکور ثابت و لایتغیر بوده، به طوری که مقاومت در برابر آنها، بر مبنای موازین اخلاقی بیهوده است، به عبارت دیگر، خارج از قلمرو کنترل اراده و انتخاب انسانی قرار دارند.^۲

عده‌ای از این نویسندگان - چون پوپر و هایک - با این نگرش فلسفی - تاریخی،

۱. تاریخ و تاریخ‌نگاری، ص ۶۰.

۲. حسین علی نودری، فلسفه تاریخ: روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری، ص ۵۲۳.

مخالفت کرده و عقیده دارند که: «نه درباره روند حرکت و تحول جامعه و نه درباره جریان تاریخ، به هیچ وجه نمی‌توان دست به تعمیم‌های کلی یا پیش‌بینی‌های آینده‌نگرانه زد. حوادث تاریخی ماهیتاً غیر قابل پیش‌بینی هستند... پیش‌بینی مسیر دقیق حوادث تاریخی و نتایج آنها به طوری ماهوی ناشدنی است»^۱.

به نظر ما نیز پیش‌بینی حوادث و وقایع آینده تاریخ، کار علم و یا فلسفه تاریخ (مبتنی بر عقل و تجربه صرف) نیست؛ بلکه این امر تنها در توان وحی و آموزه‌های دینی است و فلسفه تاریخ به عنوان قالب و چهارچوب ارائه این پیش‌بینی‌ها، مفید و اثرگذار است.

خ) هدف، مسیر و محرک تاریخ

چنان‌که پیش‌تر گذشت، پاسخ به سه پرسش بنیادین، بر عهده فلسفه (نظری) تاریخ است. به عبارت روشن‌تر فلسفه تاریخ، معرفتی است که در آن از حرکت، محرک، مسیر و هدف موجودی به نام تاریخ بحث می‌شود.

این هویت مستقل که به راه خود می‌رود و انسان‌ها را نیز یا تسلیم خود می‌کند و یا در زیر چرخ‌های تیزرو و پرشتاب و سنگینش له و مثله می‌کند از جایی آغاز کرده است و از طریقی می‌گذرد و سرانجام هم به مقصدی می‌رسد. حال فلسفه (نظری) تاریخ، بر این سر است که نشان دهد این رفتن و بالیدن چگونه صورت می‌گیرد و آن نقطه نهایی (بارانداز تاریخ) کجا است و چگونه از منزل کنونی، می‌توان منزل واپسین را - ولو به ابهام و اجمال - تصویر کرد.^۲

سه پرسش اساسی - که هر فلسفه نظری تاریخ عمدتاً به پاسخ آنها می‌پردازد - بدین قرارند:

۱. تاریخ به کجا می‌رود (هدف)؟

۲. چگونه می‌رود (مکانیسم حرکت، محرک)؟

۳. از چه راهی می‌رود (مسیر و منازل برجسته حرکت)؟

از دیدگاه اچ. والش فلاسفه نظری، بر آن بودند که مفهوم و هدف جریان تاریخ را

۱. تاریخ و تاریخ‌نگاری، ص ۵۷.

۲. فلسفه تاریخ (فلسفه نظری تاریخ، فلسفه علم تاریخ)، ص ۷ و ۸.

به طور کلی کشف کنند. به نظر آنها، تاریخ - به صورتی که تاریخ‌نویسان عادی آن را عرضه می‌داشتند - ظاهراً از یک سلسله روی داده‌های نامرتبط و فاقد انجام و دلیل، خیلی بیشتر نبود... (در حالی که چنین نیست) و مسلماً قواره‌ای وجود دارد. وظیفه فلسفه تاریخ آن است که شرحی چنان دقیق از مسیر روی داده‌های تاریخ بنویسد که اهمیت واقعی و منطقی اساسی این مسیر به طور بارز نشان داده شود.^۱

بر این اساس، تحول‌ها و تکامل جامعه‌ها از مرحله‌ای به مرحله‌ی دیگر و قوانین حاکم بر مسیر و جهت تحول‌ها و تکامل‌ها و در نهایت هدف و سرمنزل تاریخ، مورد توجه فلسفه (نظری) تاریخ است.

مسئله دیگر هر فلسفه نظری تاریخ آن است که حرکت تاریخ به کمک عوامل حرکت‌آفرین شکل می‌گیرد و نیروهای خاصی جامعه را به حرکت درمی‌آورند و از مراحل مختلف، عبور می‌دهند. در این جا با نظریه‌ها و آرا و عقاید گوناگونی رو به رو هستیم که هر کدام به نحوی حرکت تاریخ را توجیه و تبیین کرده و عامل عوامل به خصوصی را دلیل این حرکت دانسته اند. دیالکتیک و تضاد طبقاتی (مارکس)، محیط طبیعی و شرایط آب هوایی و جغرافیایی (متسکیو)؛ وجود برخی از نژادها (کنت گوینو)، مشیت الهی (بوسوئه)، قهرمان‌گرایی (فاشیست‌ها)، غریزه جنسی، عشق و گرسنگی (فروید و ...)، عصیت (ابن خلدون)، عنصر زور و عوامل سیاسی (دورینگ) و ... از جمله عوامل محرک تاریخ در آرا و افکار نویسندگان و دانش‌مندان هستند.^۲

نقد و بررسی

درباره فلسفه (نظری) تاریخ، دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد و اشکال‌ها و انتقادهایی چند به آن وارد شده است:

الف) نظریه‌های فلسفه تاریخ، دارای یک وجه جبرگرایانه و ضرورت‌گرایانه هستند. گویا تاریخ بدون توجه به تلاش‌ها و اقدام‌ها و یا فعالیت‌های افراد، مسیر خود را طی خواهد کرد. از این منظر، انسان‌ها اراده و اختیار چندانی در برابر حرکت

۱. مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ، ص ۲۸.

۲. نک: حسین کریمی، فلسفه تاریخ، ص ۶۱ - ۶۶، یعقوب جمفری، پیش تاریخ قرآن، ص ۳۵-۴۷.

تاریخ ندارند و تسلیم بی چون و چرای آن هستند؛

(ب) وقایع تاریخی تکرار ناپذیرند و هرگونه پیش‌گویی، ممکن است واقعیت نیابد؛ یعنی، تنها چند درصد امکان دارد این احتمال‌ها تحقق یابد؛

(ج) ارائه یک قانون عام بر کل بشریت (آن هم با توجه به تنوع، تکثر و پیچیدگی فرهنگ‌ها و اقوام و سنت‌ها) دشوار است؛ به خصوص اگر این روی‌کرد تنها مبتنی بر یک سری شواهد تاریخی و برداشت‌های فلسفی باشد؛

(د) برخی منتقدان ادعا کرده‌اند: نگارش تاریخ عمومی ناممکن است؛ بدین دلیل که تاریخ در مجموع یک کل نیست، و نویسنده تاریخ عمومی - مثلاً در قیاس با مورخ انقلاب فرانسه یا دوران استعمار آمریکا - فاقد موضوع مطالعه خاص است!

به نظر می‌رسد، عموم این اشکالات درباره فلسفه (نظری) تاریخ وارد باشد و برای رهایی از آنها باید به روی‌کردی جدید دست یازید و آن چیزی نیست جز «فلسفه متعالی تاریخ».

فصل دوم: مهدویت و فلسفه (نظری) تاریخ

«فلسفه متعالی تاریخ» بررسی و تبیین آموزه‌های وحیانی اسلام درباره روند تاریخ و کمک گرفتن از تجربه و عقل است (وحی + عقل + تجربه) نماد و کانون محسوری این دانش، «دکترین مهدویت» است.

«مهدویت»، فرجام متعالی و شکوه‌مند آینده جهان و سرمنزل متعالی و متکامل تاریخ بشری است. «مهدویت»، پیش‌بینی وحیانی هدف و مقصود تاریخ و پایان حرکت متلاطم و پرفراز و نشیب آن است. «مهدویت»، تحقق معناداری و غایت‌مندی تاریخ و باور به سرنوشتی روشن و محتوم است.

این آموزه متعالی، به گونه‌های مختلف و در قالب‌های گوناگون ارائه و تصویر شده است، اما از منظر فلسفه تاریخ، کمتر به آن پرداخته شده و پیوند و رابطه این دو در محاق غفلت فرو رفته است. به ادعای ما، فلسفه واقعی تاریخ و سرانجام حرکت آن، در مهدویت جلوه‌گر است، و از این‌رو، باید به روشنی آن را مورد بحث و بررسی قرار داد. بر اساس نگرش فلسفی - تاریخی به «دکترین مهدویت»، می‌توان نظر جامع و کاملی درباره حرکت تاریخ و قانون‌مندی آن ارائه داد و فرجام، غایت نهایی و بارانداز تاریخ را مشخص کرد.

هیچ یک از فلسفه‌های نظری تاریخ، نتوانسته‌اند به طور جامع و دقیق به تفسیر و تبیین «تاریخ» پردازند و از کشف هدف و مقصد واقعی آن ناتوان مانده‌اند (و به همین جهت دچار اختلافات اساسی و پراکندگی شده‌اند) اما اندیشه متعالی مهدویت می‌تواند بیان‌گر تفسیر و تحلیل واقعی و یقینی روند تاریخ و شناخت سرمنزل و مسیر درست آن باشد. در واقع شرح فلسفه تاریخ از دیدگاه اسلام، جز با بررسی و تبیین درست دکترین مهدویت، امکان ندارد.

از طرفی ارائه مباحث دکترین مهدویت در چهارچوب فلسفه نظری تاریخ، این امکان را می‌دهد که به صورت نظام‌مند و فلسفی، مباحث ناگفته بیان شود و معناداری، قانون‌مندی و هدف‌مندی تاریخ به اثبات رسد.

روشن است این شکل سرنوشت باوری و فرجام‌گویی، مبتنی بر پیش‌بینی علمی و فلسفی نیست، بلکه بر پایه وحی و غیب است که علم آن نزد خدا و افراد برگزیده او (پیامبر و امامان معصوم) است. این پیش‌بینی حتمی و قطعی، اخبار غیبی از آینده‌ای روشن و فضیلت‌گون است و بر جبری بودن حرکت تاریخ دلالت ندارد. تنها وعده و بشارت حتمی الهی بر حاکمیت صالحان و حکومت جهانی عدل و نابودی باطل است.

بر اساس شرح

مشکل نظریه‌های ارائه شده در «فلسفه تاریخ»، جبری بودن و ادعای علمی بودن آنهاست؛ در حالی که در اندیشه قرآن حرکت تاریخ جبری نیست و اراده انسان‌ها تأثیر بسزایی در پویش‌گرده‌های تاریخ و رسیدن به قلّه‌های پیشرفت و تعالی دارد؛ هرچند این سیر از مشیت و قدرت الهی خارج نیست و بر اساس قضا و قدر صورت می‌گیرد. هدف خلقت و خواست خداوند نیز، رسیدن انسان به بالاترین حد کمال و تعالی است؛ اما این خواست الهی، بر این تعلق گرفته که انسان‌ها با اختیار و آزادی این راه را طی کنند.

البته اراده و نقش انسان‌ها در حرکت تاریخ و پویش‌گرده‌های مختلف آن، نمی‌تواند مانع از تحقق بشارت و وعده حتمی الهی - نه پیش‌بینی احتمالی - مبنی بر استخلاف صالحان در زمین و آکنده شدن آن از عدل و داد گردد.

برای تبیین فلسفه تاریخ و کشف قانون‌ها و سنت‌های حاکم بر تاریخ و شناخت پیوند مهدویت با فلسفه تاریخ توجه به انگاره‌های زیر بایسته است:

گفتار اول: هدف و سرمنزل تاریخ (کمال و تکامل)

مهم‌ترین انگاره درباره «تاریخ آینده»، حرکت و سیر انسان و جامعه بشری - با طی فراز و نشیب‌هایی - به سوی کمال و اوج گرفتن است. سرنوشت باوری به معنای باور به فرجامی متکامل و متعالی است. از دیدگاه اسلام حرکت و سیر تاریخ به سوی عبودیت و حاکمیت ارزش‌ها و متعالی شدن انسان است و اگر غیر این می‌بود، حرکت تاریخ امری لغو و پوچ می‌نمود؛ هرچند در این حرکت، فراز و فرودها، کاستی‌ها، موانع و چالش‌هایی وجود داشته است.

هدفی که قرآن برای کاروان بشری ترسیم می‌کند «عبادت و عبودیت» است و منظور از آن، معنای وسیع و گسترده‌ای است که شامل کلیه شئون زندگی انسان در روی زمین می‌گردد این هدف در صورتی محقق می‌شود که در سرتاسر جهان خواسته‌ها و دستوره‌های خدا اجرا و شناخت و عبادت او محقق و عبودیت و معنویت جای‌گزین رذایل و کژی‌ها شود:

«و ما خلقت الجنّ و الانس الا ليعبدون»^۱

و جنّ و انس را نیافریدیم مگر برای این که مرا عبادت کنند.

«ما هرگز در قرآن به این منطق برخورد نمی‌کنیم که انسان آفریده شده است که هر چه بیشتر بداند و هر چه بیشتر بتواند تا این که انسان وقتی دانست و توانست، خلقت به هدف خود رسیده باشد! بلکه انسان آفریده شده است که خدا را پرستش کند و پرستش خدا، خود هدف است... طبعاً به این معنا در منطق اسلام، هدف اصلی از زندگی، جز معبود چیز دیگری نمی‌تواند باشد؛ یعنی قرآن می‌خواهد انسان را بسازد و می‌خواهد به او هدف و آرمان بدهد و هدف و آرمانی که اسلام می‌خواهد بدهد، فقط خداست و بس و هر چیز دیگر جنبه مقدمی دارد، نه جنبه اصالت و استقلال و هدف اصلی»^۲.

سیر و حرکت به سوی خدا و رسیدن به او، مستلزم پرورش فضایل اخلاقی، سبقت به سوی نیکی‌ها، انجام اعمال صالح، پرستش و عبادت، عدالت، تقوا و ... است. اینها معنا و مصداق واقعی کمال و تعالی انسان است و هر یک به نوعی

۱. سوره ذاریات، آیه ۵۶.

۲. مرتضی مطهری، تکامل اجتماعی انسان، ص ۷۶.

سعادت و خوشبختی انسان را تأمین می‌کند و زندگی‌ای آرام، متعالی، متکامل و متعادل را برای او رقم می‌زند. البته این ایده در دورانی از تاریخ، به کمال و تمام تحقق خواهد یافت و آن عصر «ظهور مهدی موعود» است.

گفتار دوم: مسیر و مکانیسم حرکت

از دیدگاه قرآن، صحنه تاریخ و زندگی بشری، عرصه پویاها و کوشش‌های حق‌پرستان و باطل‌گرایان، برای رسیدن به آرمان‌ها و اهداف خود است. حق‌پرستان، در صدد پیروی از حق، پرستش خدا، کسب فضایل انسانی، تحقق عدالت و سعادت واقعی انسان‌ها، ایمان، تثبیت و گسترش خداپرستی، دوری از زر و زور و ... هستند. اما باطل‌گرایان به دنبال شهوت‌رانی، ثروت‌اندوزی، ظلم و ستم، کفر، فسادگری و تباهی، عدالت‌گریزی، کسب مقام، تکبر و خودخواهی و ... می‌باشند. در رأس حق‌پرستان و حق‌پویان، پیامبران، اولیای الهی و صالحان و در رأس باطل‌گرایان، شیطان، فرعون‌ها، شاهان، ستم‌گران و زرمداران قرار دارند.

بین دو گروه و جبهه حق و باطل، همواره نزاع و درگیری وجود دارد و در واقع تضاد و کشمکش بین آنها، محرک و مکانیسم حرکت تاریخ است. پیامبران و پیروانشان همواره مخالفت خود را با کفر و ستم‌گری فرعون‌ها و سردمداران زر و زور اعلام کرده و منافع نامشروع و باطل آنها را به چالش کشیده‌اند. دعوت اصلی آنها به تحقق خداپرستی و عدالت اجتماعی بوده که با منافع سرشار و دنیوی باطل‌گرایان تعارض داشته است.

از نظر قرآن مجید، از آغاز جهان همواره نبردی پی‌گیر میان گروه اهل حق و گروه اهل باطل، میان گروهی از تراز ابراهیم، موسی، عیسی، محمد ﷺ و پیروان مؤمن آنها و گروهی از تراز نمرود، فرعون، جباران یهود، ابوسفیان، مانند آنها بر پا بوده است. هر فرعون، موسایی در برابر خود داشته است: «الکل فرعون موسی» ... در این نبردها و ستیزها، گاهی حق و گاهی باطل پیروز بوده است، ولی البته این پیروزی‌ها و شکست‌ها، بستگی به یک سلسله عوامل اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی داشته است ... در قرآن به نقش - به اصطلاح - مرتجعانه «ملا» و «مترفین» و «مستکبرین» و نقش حق‌طلبانه «مستضعفین» تصریح شده است. در عین حال از نظر قرآن، آن جهاد مستمر پیش برنده‌ای که از فجر تاریخ وجود داشته و دارد،

ماهیت معنوی و انسانی دارد؛ نه مادی و طبقاتی.^۱

در طول تاریخ، پیامبران رهبری گروه مؤمنان، صالحان، موحدان، مجاهدان و ... (جبهه حق) را در دست داشتند و با تمام قدرت و توان در برابر گروه کافران، مشرکان، منافقان، مفسدان و ... (جبهه باطل) صف آرایی می کردند و در صدد از بین بردن تصویر کبریه کفر و باطل از جهان بودند. بر این اساس حرکت تاریخ، با سکنداری پیامبران و جانشینان صالح آنان، به سمت حق گرایی و پیروزی بر باطل در حرکت بوده است.

گفتار سوم: سرانجام تاریخ

تضاد و کشمکش بین حق و باطل و مؤمنان و کافران، از نخستین لحظه های تاریخ تاکنون ادامه داشته است و نزاع و ستیزه های خارج از این چهارچوب، محدود و گذرا بوده و استمرار و تداومی در تاریخ نداشته است. حال نقطه پایانی این درگیری و تضاد کجا و چه وقت است؟ با توجه به وعده قرآن، نقطه پایانی این «تضاد»، غلبه و پیروزی ایمان و حق و نابودی کفر و باطل است؛ بدین صورت که در عصری، «حق» به اوج قدرت و کمال خود می رسد و زمینه برای فتح و پیروزی آن به وجود می آید. باطل نیز به نهایت قدرت و انحطاط و فساد کشیده می شود و وقتی هر دو به نهایت خود رسیدند، حق با امداد خداوند و آگاهی و توانایی مؤمنان و صالحان بر باطل غلبه می کند و کافران و مفسدان را از میان برمی دارد و قدرت و سلطه شیطان از بین می رود. در روایات به صراحت از نابودی و هلاکت شیطان به دست امام زمان علیه السلام اشاره شده است.

پیروزی نهایی نیروهای حق و صلح و عدالت، اندیشه ای قرآنی است که با قاطعیت اعلام می دارد: پیروزی نهایی با دین حق و ایمان و غلبه قطعی صالحان و متقیان، کوتاه شدن دست ظالمان و مستکبران و آینده روشن و سعادت مندانه بشر است.

نقطه اوج و متعالی این حرکت با قیام و ظهور منجی موعود - و از دیدگاه اسلام مهدی علیه السلام - تحقق می یابد و او رهبری گروه حق را به دست می گیرد و با تمام توان،

به جنگ نهایی با جبهه کفر و باطل می‌پردازد و در تحقق وعده‌های حتمی الهی، پیروز می‌شود و تاریخ به شکوه‌مندترین فرجام خود می‌رسد.

این وعده قطعی و حتمی خداوند، تخلف نمی‌پذیرد و حق با تمام توان و شکوه، به پیروزی می‌رسد. از مجموع آیه‌ها و روایت‌ها استنباط می‌شود که قیام مهدی موعود علیه السلام آخرین حلقه از مجموعه حلقه‌های مبارزه حق و باطل است که از آغاز جهان برپا بوده است. مهدی موعود، تحقق بخش ایده‌های همه انبیا و اولیا و مردان مبارز راه حق است و به عبارتی او حاصل تمامی مجاهدت‌ها و تلاش‌های پیامبران و ثمره قیام‌ها و مبارزه‌های حق‌طلبان است.

به طور خلاصه می‌توان پاسخ پرسش‌های «فلسفه تاریخ» از دیدگاه قرآن را چنین برشمرد:

۱. هدف و غایت تاریخ، عبادت، بندگی خدا، رسیدن به کمالات اخلاقی و انسانی است؛

۲. مکانیسم و محرک این حرکت، اراده انسان‌ها و تضاد و درگیری بین دو جبهه حق و باطل است که در نهایت با نابودی جبهه باطل، به پایان خواهد رسید؛

۳. مسیر و منازل این حرکت، دوران‌های دعوت و مبارزه‌های پیامبران و جانشینان آنان - به خصوص مهدی موعود - است. عصر هر پیامبری، بستر و مرحله‌ای برای گذر تاریخ به مراحل بالاتر و کامل‌تر از گذشته است.

تاریخ در عصر ظهور، به مرحله نهایی و کامل خود خواهد رسید. این مرحله آغاز زندگی نوین، پیشرفته و متکامل است و بشر در آن از رفاه، سعادت، عدالت، امنیت و معنویت برخوردار خواهد شد.

در آیاتی چند از قرآن، وعده حتمی و یقینی داده شده که پیروزی نهایی با حق و ایمان خواهد بود و صالحان و مستضعفان حکومت زمین را در دست خواهند گرفت.^۱

در این آیات زندگی و سیر حرکت انسان و تاریخ مشخص شده، بلکه فرجام شکوه‌مند و متعالی آن نیز تحت عناوین امامت مستضعفان، وراثت صالحان، جانشینی

۱. برای مطالعه بیشتر نک: نگارنده، آئینه جهان، ص ۶۶-۷۱.

و خلافت بر زمین، ظهور و پیروزی دین حق، غلبه و برتری حق بر باطل و ... مطرح گشته است.

عموم روایات و تفاسیر این آیات را بر ظهور حضرت مهدی و تحقق جامعه مطلوب و آرمانی تطبیق داده‌اند. بعضی از این آیات عبارت‌اند از:

«یرثها عبادی الصالحین»؛

در حقیقت در زبور پس از ذکر (تورات)، نوشتیم که زمین را بندگان صالح ما به ارث خواهند برد.^۱

«نجعلهم أئمة و نجعلهم الوارثین»؛

و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرودست شده بودند، منت نهیم و آنان را پیشوایان (مردم) گردانیم و ایشان را وارث (زمین) کنیم.^۲

«قل جاء الحق و زهق الباطل»؛

بگو: حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابود شدنی است.^۳

«لیظهره علی الدین کله»؛

او پیامبرش را با هدایت و دین درست فرستاد. آن را بر هرچه دین است، پیروز گرداند؛ هرچند مشرکان خوش نداشته باشند.^۴

با توجه به توضیحات و مستندات ارائه شده، می‌توان گزینه‌های زیر را از «فلسفه متعالی تاریخ» برداشت کرد:

- فرجام‌شناسی شیعه، مبتنی بر وحی و غیب است؛

- این روی‌کرد، خطی و تکاملی است (هرچند ناکامی‌ها و فراز و نشیب‌های

فراوانی در تاریخ وجود داشته است)؛

- مهم‌ترین ویژگی این نگرش، پیش‌بینی حتمی و قطعی آینده است؛

- این پیش‌گویی، جبری و ضرورت‌گرایانه نیست؛ هرچند تمامی امور تحت

مشیت و اراده الهی قرار دارد؛

- اختیار و اراده انسان‌ها، اساس حرکت تاریخ است و خواست الهی نیز بر این

۱. سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

۲. سوره قصص، آیه ۵.

۳. سوره اسراء، آیه ۸۱.

۴. سوره توبه، آیه ۳۳.

قرار گرفته است؛

- اراده و اختیار انسان‌ها، مانع تحقق این پیش‌گویی قرآن نیست (چون وقوع آن بنا بر اخبار غیبی حتمی است)؛

- اراده و خواست انسان‌ها، در تحقق جامعه مطلوب و آرمانی و تسریع یا تأخیر در آن، تأثیر فراوانی دارد؛

- حرکت تاریخ، باید سمت تحقق هدف و غایت آفرینش باشد و آن چیزی جز تحقق عبودیت و بندگی انسان و تقرب به خداوند نیست؛

- انسان برای رسیدن به این غایت، باید به تکامل و تعالی برسد، ولی همیشه موانع بازدارنده‌ای فرا روی او قرار داشته است که مهم‌ترین آنها، گروه باطل و فسادگر، به سرمداری شیطان بوده است؛

- نزاع و تضاد مستمری بین جبهه حق (تلاش گران عرصه عبودیت) و جبهه باطل (ستیزش گران یکتاپرستی) وجود دارد؛

- نهایت این نزاع و درگیری، تحقق عبودیت و عبادت الهی بر روی زمین و نابودی شیطان و گروه باطل است که در عصر ظهور محقق می‌شود.

- به علت این که انسان‌ها به کمال عقلی، خلقی و اجتماعی نرسیده‌اند، با مشکلات فراوانی رو به رو هستند و این مانع رسیدن به جامعه مطلوب است؛

- پس از تحقق هدف و غایت اصلی آفرینش (عبادت الهی و عبودیت انسان) نوبت به کارکردها و اهداف فرعی می‌رسد.

در این جاست که جایگاه ویژه «دکترین مهدویت»، آشکار می‌شود و تفسیر راه‌بردی از مسائل و پاسخ‌گویی بنیادین به مشکل‌ها و کاستی‌ها رخ می‌نماید و با فلسفه متعالی تاریخ منطبق می‌گردد.

از آنجایی که حرکت تاریخ، به سمت تحقق عبودیت و بندگی انسان، تقرب به خداوند، حاکمیت فضایل اخلاقی و ریشه‌کنی تمام رذایل است (بر طبق فلسفه متعالی تاریخ). از این رو، باید طرح «دکترین مهدویت» متناسب با آن ارائه شود و از سطحی‌نگری و پراکنده‌گویی پرهیز گردد.

هم‌چنین باید توجه کرد که «فلسفه تاریخ»، تنها گوشه‌ای از انگاره‌ها و آموزه‌های مهدویت را در برمی‌گیرد و نمی‌توان «دکترین مهدویت» را در آن خلاصه کرد و یا

همه مباحث را بر اساس آن توضیح داد! دکترین، می‌تواند روی‌کردی نوین و جامع، به بحث پایان تاریخ و ظهور منجی در آخرالزمان باشد که در آن از مباحث دینی، فلسفی، عقلی و سیاسی بهره گرفته شده است.

فصل سوم: دکترین مهدویت (۳) مفهوم سیاسی دکترین مهدویت

بر اساس فلسفه متعالی تاریخ، انسان‌ها باید به کمال و تعالی برسند تا بتوانند به مقصد و بارانداز نهایی تاریخ نزدیک شوند. در این بارانداز و سرمنزل، باید رابطه انسان با خدا، خود، دیگران و طبیعت به طور کامل تصحیح و بهینه شود. این شاخص و معیار، مهم‌ترین الگو و زیربنای طرح «دکترین مهدویت» به شمار می‌رود.

تعاریف گوناگون و متعددی از دکترین مهدویت ارائه شده است، از جمله:

- «دکترین مهدویت؛ یعنی، نگرش به مقوله مهدویت به عنوان یک آموزه جامع و فراگیر و یک موضوع راهبردی و استراتژیک».

- «دکترین مهدویت، مجموعه آموزه‌هایی به شمار می‌رود که بر محور مهدویت است و می‌توان از آن آموزه‌ها ... در ارائه راه‌حل‌های کاربردی و طرح نظریه‌های راهبردی در حوزه‌های متعدد استفاده نمود»؛

- «دکترین مهدویت، آموزه‌هایی ویژه امام مهدی علیه السلام است که تفسیری راهبردی از حوزه اساسی حیات بشری هم‌چون انسان‌شناسی، سیاست، اقتصاد، جامعه، حکومت، روابط بین‌الملل و ... ارائه می‌دهد. در حقیقت نوعی اندیشه‌ساز و کار آرمانی و در عین حال قابل تحقق و جهان شمول برای نجات و بهزیستی حیات بشر، بر مبنای احیا و تجدید اسلام نبوی و علوی است»^۱

در نهایت تعریفی که خود نگارنده آن را ارائه کرده است: «دکترین مهدویت، نظریه جامع و کامل برای تشکیل جامعه‌ای مطلوب و تفسیری راهبردی از حوزه‌های مختلف زندگی انسان است»^۲.

بر این اساس «دکترین مهدویت»، تصویر و طراحی کامل و فراگیر جامعه موعود و بیان ویژگی‌ها، برنامه‌ها، اهداف، استراتژی، خط‌مشی و تعالیم و آموزه‌های گوناگون

۱. نک: فصلنامه انتظار، ش ۱۶، ص ۱۱، ۳۰، ۵۲ و ...

۲. همان، ص ۳۰.

آن است. در این نگرش و روی کرد، باید به دقت جایگاه سیاست، فرهنگ، اقتصاد و اجتماع، تبیین و رابطه و تعامل آنها با یکدیگر روشن شود.

در این نظام، فرآیند سیاست‌گذاری به صورت کلان و کلی است و درون‌داد (ورودی) و برون‌دادهای (خروجی) آن دقیقاً مشخص و منطبق با نیازمندی‌های واقعی مردم است. به طور خلاصه برآمد «دکترین مهدویت» عبارت‌اند از:

- تفسیر راه‌بردی از عرصه‌های اساسی حیات بشر؛
- نگرش جامع و کامل به مسائل جامعه؛
- ریشه‌یابی کاستی‌ها و دشواری‌های طولانی مدت زندگی بشری؛
- راه‌حل‌های عملی و کاربردی برای ریشه‌کنی آنها؛
- سامان بخشی و برقراری تعامل صحیح میان ارکان مختلف جامعه؛
- ارائه الگویی متعالی و مطلوب از زندگی سیاسی و برقراری پیوند دو سویه میان دنیا و آخرت.

با توجه به منابع و حیاتی موجود و آموزه‌های «فلسفه متعالی تاریخ»، بعضی از مؤلفه‌های «دکترین مهدویت» را می‌توان چنین برشمرد:

الف) فراگیری و عام‌نگری (جهان شمولی)

مهم‌ترین و بایسته‌ترین ویژگی دکترین و نظریه، فراگیری و شمول آن به تمامی طبقه‌ها و لایه‌های اجتماع و در نوردیدن همه عرصه‌های زندگی است. دکترین مهدویت - برخلاف بیشتر تئوری‌های موجود - جهان شمول و فراگیر بودن و جامع و شامل تمامی افراد بشر - در شرق و غرب زمین - است. هیچ یک از طبقات و گروه‌های انسانی از گستره آن خارج نبوده و هیچ بعدی از ابعاد زندگی (فرهنگ، سیاست، اجتماع، اقتصاد و ...) مورد غفلت قرار نگرفته است. جهان شمول و عالم گستر است و محلی و منطقه‌ای نمی‌باشد.

این دکترین، منحصر به یک قوم، گروه، کشور، نژاد، زبان و ... نیست و تأمین‌کننده رستگاری و شادکامی همگان است. طبقات زیرین اجتماع بشری، به اوج بهره‌مندی می‌رسند و زوایای و امانده اجتماع، مورد توجه قرار می‌گیرد. در حالی که در سایر نظریه‌ها چنین نبوده و تنها طبقه و گروه خاصی مورد نظر بوده است؛ برای مارکس، «طبقه کارگر و پرولتاریا»، برای هگل، «نژاد برتر آلمانی»، برای یهود، «قوم



برگزیده بنی اسرائیل»، برای فوکویاما، «جهان غرب» و ... واجد اهمیت است. در روایات فراوانی آمده است: «زمین با نور پروردگارش منور می‌شود، سلطنت او، شرق و غرب جهان را در برمی‌گیرد»^۱ و نیز «خداوند (کل) زمین را به وسیله قائم زنده می‌کند...»^۲ و «او را برای فریادرسی مردمان برمی‌انگیزد ...»^۳ و ... این روایات بیان‌گر فراگیری و شمول نجات بخشی برای عموم انسان‌ها است و دکترین مهدویت نیز در این راستا تصویر و طراحی می‌شود.

ب) عدالت‌گرایی

از وجوه بایسته یک تئوری و دکترین، تأمین عدالت و ارائه راه‌کارهای عملی در این رابطه است؛ یعنی این تئوری و دکترین، باید تحقق‌بخش عدالت برای همگان و در همه عرصه‌ها باشد. عدالت؛ یعنی، برقراری مساوات و برابر؛ تقسیم عادلانه ثروت و نعمت؛ رفع ظلم و ستم و برپایی آیین دادگری و حق‌گرایی؛ ایجاد تعادل در همه امور (به خصوص رفتارها و پندارهای انسان‌ها) و قرار دادن هر چیز و هر کس در جای مناسب خود. «عدالت»، امری جامع و کامل است و منحصر در قسط و دادگری نیست، به همین جهت در سیاست، حقوق، اقتصاد - و به خصوص اخلاق - جایگاه ویژه‌ای دارد و تأمین فراگیر آن، وجه ممیزه یک نظریه و دکترین برتر و موفق است. به راستی این امر به کمال و تمام، در اندیشه مهدویت مطرح شده و رکن اساسی این دکترین به حساب می‌آید تا انسان‌ها در طول حیات خود شاهد تحقق عملی آن در تمامی ساحت‌های زندگی باشند.

او «زمین را از عدل و داد آکنده می‌سازد؛ چنان که از ظلم و ستم ملامت شده بود».^۴ «مهدی علیه السلام چنان عدالتی در جامعه برپا می‌کند که زندگان آرزو می‌کنند کاش مردگان‌شان زنده می‌بودند و از عدالت او بهره‌مند می‌شدند»^۵ و نیز: «چون قیام کند، به

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۰.

۲. بنایع المودة، ج ۲، ص ۵۱۴.

۳. عقد الدرر، ص ۱۴۴.

۴. کافی، ج ۱، ص ۳۳۸؛ احتجاج، ج ۲، ص ۴۴۹.

۵. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۵۰؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۳۹.



عدالت داوری می‌کند و در زمان او ستم ریشه کن می‌شود و ...»^۱
 در طراحی دکترین مهدویت و تصویر نظام مهدوی، تأمین عدالت هم در درون‌داد
 و تسریع منافع ملاحظه می‌شود و هم در سیاست‌گذاری و تألیف منافع و این خط
 قرمزی برای تمامی برنامه‌ها و فعالیت‌ها است.

ج) معنویت‌گرایی و کمال بخشی

تفسیر و تصویر راه‌بردی از عرصه‌های اساسی حیات بشر و نگرش جامع و کامل
 به امور، ایجاب می‌کند که ریشه و بنیاد تمامی مشکلات بشر، شناسایی و برای آن
 راه‌حل ارائه شود. با توجه به آموزه‌های وحیانی و روایی و تجربه‌های زندگی بشری،
 انسان‌ها، بیش از آن‌که از بی‌عدالتی، ناامنی، فقر، تبعیض و ... سختی ببینند؛ از فساد
 اخلاق و تباهی فکر رنج برده‌اند! ریشه تمامی جنگ‌ها، ظلم‌ها، بیدادگری‌ها،
 بت‌پرستی‌ها، حق‌کشی‌ها، طغیان‌ها و ناراحتی‌ها، عدم تزکیه و تربیت واقعی انسان‌ها و
 نداشتن رشد فکری و اخلاقی بوده است! اگر انسان به کمال و بلوغ عقلی و اخلاقی
 برسد و به کرامت و ارزش واقعی خود و دیگران پی‌ببرد؛ به هیچ عنوان در صدد
 استثمار و بهره‌کشی، ظلم و تبعیض، جنگ و خون‌ریزی و فساد و طغیان‌گری
 برنخواهد آمد و به حقوق دیگران تجاوز نخواهد کرد. در این صورت او به استغنائی
 روحی و جسمی خواهد رسید و در اندیشه تکامل و تعالی همه جانبه خواهد بود.

از طرفی بر اساس آموزه‌های «فلسفه متعالی تاریخ»، بشر به دنبال کمال نهایی خود
 (تقرّب به خدا) است و این تنها در صورتی ممکن است که معنویت‌گرایی و رشد
 فکری و اخلاقی انسان‌ها و تزکیه و تهذیب و تعلیم آنان، در اولویت نخست باشد.
 بر این اساس زیربنایی‌ترین و بایسته‌ترین برنامه‌ها و ایده‌ها در «دکترین مهدویت»،
 توجه به ابعاد معنوی و روحی انسان‌ها و کمال بخشی او است، چنان‌که در روایت
 زیبایی آمده است: «چون قائم ما قیام کند» دستش را بر سر بندگان می‌گذارد و عقول
 آنها را متمرکز ساخته و اخلاقشان را به کمال می‌رساند»^۲.

برای تحقق این ایده، حضرت به سیرت و باطن انسان‌ها توجه می‌کند و کیمیای
 وجود آنان را نورانی و اخلاق و رفتار و پندارشان را الهی می‌سازد.

۱. ارشاد، ج ۲، ص ۳۸۶ کشف الغمه، ج ۲، ص ۶۶۵.
 ۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶؛ منتخب الاثر، ص ۴۸۲.

د) حق‌گرایی (و ریشه کنی نمودهای باطل)

حیات سیاسی- اجتماعی انسان‌ها، همواره شاهد نزاع و ستیزش پیوسته حق و باطل و محوریت گروه ناراست (باطل‌گرا)، در بیشتر ساحت‌ها و عرصه‌ها بوده است. در تبیین فلسفه متعالی تاریخ روشن شد که پیامبران و پیروانشان، مخالفت خود را با کفر و ستم‌گری سردمداران زر و زور و فساد، اعلام کرده و منافع نامشروع و باطل آنها را به چالش کشیده‌اند. دعوت آنان به یکتاپرستی، حق‌گرایی و دادگری بوده که با منافع فراوان باطل‌گرایان تعارض داشته است. قرآن نیز از آن تحت عنوان مبارزه ایمان و کفر و یا حق و باطل یاد می‌کند. رویارویی این دو از سپیده دم تاریخ تاکنون به طور مستمر و در میدان‌های گوناگون حیات جریان داشته و پیروزی و شکست، دست به دست گردیده است. اما سرانجام تاریخ - طبق سنت الهی - از آن حق و حق‌طلبان است تا تمامی موانع کمال و تعالی انسان برطرف گردد و حاکمیت خط توحید، بر تمامی قلوب و نفوس تحقق یابد.

طبق آموزه‌های وحیانی، سرانجام حق، پیروز و باطل، محتوم به شکست و اضمحلال است «جاء الحق و ذهب الباطل» و چیرگی مهدی موعود، عصر حاکمیت حق است. بر این اساس در «دکترین مهدویت» حق‌گرایی و باطل‌ستیزی، محور قرار می‌گیرد و جبهه توحید و ایمان، تقویت می‌شود. کفر و الحاد، شرک و بت‌پرستی، افساد و طغیان‌گری و تزویر و زرمرداری، مهم‌ترین نمودهای «باطل‌گرایی» است که بر اساس این دکترین، ریشه‌کن شده و شیران از بین می‌روند؛ چنان‌که امام هادی علیه السلام می‌فرماید: «خداوند حق را به دست او تحقق می‌بخشد و باطل را نابود می‌کند». آن‌گاه حضرت آیه «بقية الله خير لكم» را قرائت کرد و فرمود: «به خدا سوگند! بقية الله او است»^۱.

ه) تحقق عبودیت و یکتاپرستی

یکی از مؤلفه‌های برجسته «دکترین مهدویت» توجه ویژه به حکمت آفرینش انسان و نگاه کمال‌گرایانه به هدف و غایت زندگی است. بر اساس آموزه‌های «فلسفه متعالی تاریخ»، سرمنزل و مقصد انسان‌ها، تشکیل جامعه بی‌طبقه، یا پیشرفت مداوم،

یا پیروزی یک تمدن، یا آزاد شدن اندیشه (روح) و ... نیست، بلکه هدف، دست یافتن به یک زندگی مطلوب و برتر، در سایه پیوستن به خدا و عبادت و عبودیت او است.

سوگ مندانه باید گفت: تاریخ بشر، به جای این که آکنده از خداپرستی، عبادت و بندگی باشد، شاهد استکبار، عصیان‌گری و عبادت ستیزی بوده است! پرچم‌دار و نماد کامل این گمراهی و نافرمانی، شیطان و اعوان او هستند. شیطنت و گمراه‌گرایی ابلیس، باعث دوری انسان‌ها از مسیر واقعی تاریخ و ابتلای آنان به انواع انحراف‌ها و فسادها است. او برای پیش‌برد مقاصد خود، در هر دورانی، از حرب‌ها و شیوه‌های مختلف بهره برده و در عصر حاضر شیطنت و عبادت ستیزی را به حد اعلای خود رسانده است! برای رسیدن انسان‌ها به قله‌های کمال و تقرّب و تحقق عبودیت و بندگی آنان، باید این مانع برداشته شود و آیین یکتاپرستی و پرستش‌گری، حاکم گردد. بر اساس «دکترین مهدویت»، جامعه باید از آسیب‌ها و موانع نزدیکی انسان به خدا پیراسته و زمینه‌ها و بسترهای عبادت و عبودیت او فراهم شود. با نابودی شیطان در عصر ظهور و حاکمیت کامل توحید و خدا محوری، این امر محقق خواهد شد.

در روایات آمده است: «مهدی، دل‌های بندگان را با عبادت و اطاعت پر می‌کند»^۱ و «همه مردم بر عبادت خدا گراییده، به اجرای احکام شریعت و دیانت روی می‌آورند»^۲ و نیز: «زمانی که قائم قیام می‌کند، جز خدا را عبادت نمی‌کنند»^۳ و «زمینی باقی نمی‌ماند، مگر آن که گل‌بانگ توحید در آن بلند می‌گردد»^۴.

(و خشونت ستیزی (ظلم، جنگ، ناامنی و ...)

یکی از وجوه ناراست زندگی بشری، جنگ‌ها، ناامنی‌ها، بیدادگری‌ها و ظلم‌ها است. تاکنون هیچ مکتب و اندیشه‌ای نتوانسته این معضل و دشواری را از مقابل انسان‌ها بردارد و جهان را به ساحل ثبات و صلح برساند. پس از جنگ‌های دهشتناک اول و دوم جهانی، بیشتر کشورها با تشکیل جامعه ملل و سازمان ملل متحد، امید به

۱. کتاب الغیبه، ص ۱۷۹.

۲. منتخب الاثر، ص ۵۹۲، ح ۴.

۳. تأویل الآيات الظاهرة، ص ۳۶۹.

۴. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۳.

آرامش و صلح جهانی داشتند! اما همین سازمان‌ها، خود تبدیل به حربه اشغال‌گری و جنگ شدند و بر بیشتر نزاع‌های جهانی و منطقه‌ای مهر تأیید نهادند (مثل اشغال عراق) و یا از حل کوچک‌ترین منازعات، ناتوان ماندند. پیش از آن نیز تاریخ شاهد لشکرکشی امپراتورها، غارت و چپاول یغماگران و وحشی‌گری دژخیمان و ... بوده است! چه کشتارها و فاجعه‌ها که در این ستیزش‌ها روی نداد و چه ظلم‌ها و فسادها که رخ نمود و چه جنگ‌ها و خون‌ریزی‌ها، حماسه و شجاعت دانسته نشد! پیامبران و جان‌شینان آنان نیز همواره مورد تعرض و دشمنی‌ها بودند و بسیاری از آنان در راه ترویج آیین الهی به شهادت رسیدند و ... حتی بر اساس فلسفه متعالی تاریخ، جهان همواره شاهد نزاع و ستیزش این دو گروه بوده و تا برهه‌ای خاص از زمان ادامه خواهد داشت. خشونت - به تمامی اشکال آن - جزء جدایی‌ناپذیر حیات بشری به شمار می‌رود و تنها در پرتو ایده و برنامه کامل و جامع از بین رفتنی است. در این روی‌کرد، هم باید ریشه آن (استکبار، شهوت، مقام‌پرستی و جنایت‌گری) خشکانده شود و هم تمامی عاملان آن از بین بروند. تربیت و تعلیم مردم نیز باید طوری باشد که از تجاوزگری و خون‌آشامی روی‌گردان بوده و خود عامل ایجاد صلح و دوستی باشند. این نگره، تنها در پرتو «دکترین مهدویت» قابل ارائه و دستیابی است و از وجوه ویژه آن نیز، ایجاد صلح دائمی و جهانی است: «کینه‌ها از دل مردم بیرون می‌رود و درتدگان و چهارپایان در صلح زندگی می‌کنند»^۱ و نیز: «در آن روز اختلاف‌های میان ملت‌ها و دین‌ها رفع می‌شود».^۲

طبق فلسفه متعالی تاریخ نیز، منازعات و ستیزش‌های مستمر - به خصوص میان گروه حق و باطل - با قیام مهدی علیه السلام به پایان خواهد رسید و پیروزی از آن حق‌گرایان و صلح‌طلبان خواهد بود.

ز) تأمین رضامندی و خشنودی مردم

در تبیین و ارائه «دکترین مهدویت»، توجه به خواسته‌های واقعی مردم و جلب رضایت آنان، در اولویت قرار دارد و برنامه‌ها و ایده‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۶، منتخب الاثر، ص ۵۹۲.

۲. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۲.

و اجتماعی آن، در راستای تأمین همه نیازهای مادی و معنوی مردم و رفع تمامی مشکلات و کاستی‌ها است.

تاریخ پرشکوه آیین‌های آسمانی - به خصوص اسلام - شاهد تلاش پیامبران و امامان در جهت تأمین نیازمندی‌های مختلف مردم و کاستن از انبوه مشکل‌ها و ناراحتی‌های آنان بوده است. طرف‌داری آنان از طبقه‌های محروم، فرودست، مظلوم و مستضعف جامعه و کوشش برای نجات و رهایی آنان از چنگال دژخیمان و طاغوتیان، از زرین‌ترین برگ‌های کتاب تاریخ است. اتفاقاً یکی از علل ستیزش آنان با گروه ستم و طغیان، همین استثمار و بهره‌کشی ناشایست از انسان‌ها و افزودن بر آلام و رنج‌های بی‌شمار آنان بوده است و چنان‌که در فلسفه متعالی تاریخ بیان شد، فرجام این تنازع و درگیری، پیروزی مستضعفان و طبقات فرودست جامعه و نابودی استثمارگران و زورمداران است.

در واقع مردم در طول حیات دیرین خود، بر روی زمین، هیچ وقت شاهد رفع تمامی مشکل‌ها و تهیه نیازمندی‌های خود نبوده‌اند، اما این امر در «عصر ظهور» محقق شده و موجبات خشنودی و شادی همگان فراهم خواهد شد.

گفتنی است بنا به ادعای فوکویاما، لیبرال - دموکراسی، مترقی‌ترین و آخرین نظام مطلوب بوده و این فرجام (خوش) تاریخ است! در حالی که نهایت هنر آن، تأمین منافع طبقه خاصی در جامعه و جلب رضایت (مادی و ظاهری) اکثریت بوده است. اقلیت در این نظام، از بسیاری از امکانات و ابزار رفاه و رضامندی محروم بوده و آوازه عدالت برای آنان بیگانه است! در صورتی که در «دکترین مهدویت»، تمامی اقشار و گروه‌ها و همه خواسته‌های مشروع و به‌حق، مورد توجه بوده و برنامه‌های بسیاری برای خدمت‌رسانی به مردم و جلب رضامندی آنان، اجرا خواهد شد.

در روایات آمده است: «در خلافت و رهبری مهدی، ساکنان زمین، آسمان و پرندگان در هوا، راضی و خشنودند»^۱ و «اهل آسمان و زمین، (به وجود او) شادمانند»^۲ و نیز: «همه از او خشنود و راضی می‌شوند».^۳

۱. کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۶۹.

۲. دلائل الامامة، ص ۲۵۰.

۳. کتاب الغیبة، ص ۱۷۸.

ح) شایسته سالاری (حکومت صالحان و مستضعفان)

یکی از مؤلفه‌های اساسی «فلسفه سیاسی» این است که «چه کسانی باید حکومت کنند؟» پاسخ‌های مختلفی از سوی مکاتب و نظریه پردازان به این پرسش ارائه شده است، از جمله: نمایندگان خدایان، فیلسوف شاهان، پادشاهان، نخبگان، طبقه پرولتاریا، دارندگان رأی مردم، دارندگان قدرت (ثروت، سلاح و نیرو)، برگزیدگان خدا و ...، اما کمتر سخن از حکومت شایستگان (صالحان و مستضعفان) به میان آمده است! این انگاره در مکتب اسلام - به خصوص دکترین مهدویت - به صراحت مورد توجه واقع شده است. از دیدگاه قرآن و روایات، در عصر ظهور، نیکان و شاهندگان (صالحان) و مستضعفان (بی‌بهرگان از قدرت)، وراثت و حاکمیت زمین را در دست خواهند گرفت و صاحبان زر، زور و تزویر، هیچ نقشی در حکومت نخواهند داشت.

بر اساس «فلسفه متعالی تاریخ» نیز فرجام تاریخ با حاکمیت نیکان و مستضعفان رقم خواهد خورد و برتری و چیرگی از آن شایستگان و فرزانشان است. معیار لیاقت و شایستگی در این آموزه، پرهیزگاری، دانایی، دیانت، بی‌بهرگی از قدرت و محرومیت‌شناسی است. «استضعاف» در این روی‌کرد، به معنای دور ماندن شایستگان از حکومت (توسط حاکمان نامشروع) و نداشتن ابزار مناسب خدمت‌رسانی و دادگری است.

پس «شایسته‌سالاری» یکی از شاخصه‌های مهم «دکترین مهدویت» - به خصوص در ساحت سیاست - و ویژگی برجسته حکومت‌گران و سیاست‌ورزان است. تا زمانی که عرصه سیاست، جولانگاه فرومایگان، زورمندان، تزویرگران و ... باشد - که تاکنون نیز چنین بوده است - هیچ مشکلی از جامعه برطرف نخواهد شد و آتیه جهان، تیره و تار خواهد بود! اما دکترین مهدویت این نوید را می‌دهد که «یاران مهدی علیه السلام مردانی‌اند که خدا را - آن‌چنان که شایسته است - شناخته‌اند»^۱ و «آنان در طریق عبودیت، اول جدیت و تلاش‌اند»^۲ و نیز «آنان خوبان امت‌اند...»^۳.

۱. منتخب الاثر، ص ۶۱۱.

۲. بوم الخلاص، ص ۲۲۴.

۳. همان، ص ۲۲۴.

در تفسیر آیه «و نريد ان نمّن علی الذین استضعفوا...» آمده است: «این آیه درباره صاحب‌الامر است که در آخر الزمان ظهور می‌کند و جبّاران و فراعنه را نابود می‌سازد...»^۱ و در تفسیر آیه «أن الارض یرثها عبادی الصالحین» آمده است: «منظور از این زمین را بندگان صالح خدا به ارث می‌برند، مهدی قائم علیه السلام و یاران او هستند»^۲، و روشن است که در آن عصر، صالح‌ترین، پاک‌ترین، عالم‌ترین و پرتوان‌ترین انسان‌ها (امام مهدی) خود زمام امور را در دست خواهد داشت و آن‌گاه صالحان را به قدرت خواهد رساند.

ط) تحوّل‌گرایی مثبت و سازنده

تاریخ زندگی بشر، شاهد تحوّل‌ها و دگرگونی‌های بسیاری بوده و مراحل مختلفی را پشت سر نهاده است. معمولاً در هر مرحله‌ای، امور جدیدی حادث شده و تحوّل شگرفی رخ داده است. مهم‌ترین ویژگی این تحوّل‌ها - به خصوص در عصر حاضر - دگرگونی‌های مادی و پیشرفت‌های صنعتی و تکنولوژیکی است. حال ممکن است این پرسش رخ نماید که نتیجه این تحوّل‌ها چیست و نقطه پایانی و اوج آن کجا است؟ و آیا این نوسازی، همیشه تأثیرهای مثبت و سازنده‌ای بر زندگی انسان‌ها داشته است، یا نقاط منفی و چالش برانگیزی نیز در آنها وجود دارد؟

در پاسخ گفتنی است که این تغییرها هم جنبه مثبت دارد و هم جنبه منفی. در وجه مثبت آن، زندگی مادی انسان‌ها بهبود یافته و آنان از مزایای بهداشت، سوادآموزی، صنعت و ... بهره‌مند شده‌اند. حتی فرهنگ و هنرهای جوامع تغییر یافته و الگوهای هم‌سان و یک‌پارچه، ترویج شده است. بر این اساس میزان بهره‌مندی عموم مردم از نعمت‌ها فزونی یافته و رضایت آنان تا حدودی جلب شده است. اما وجوه منفی این تحولات - به خصوص ابعاد دین‌ستیزانه، تبعیض‌آمیز، حق‌گریزانه و فسادگرایانه آن - کام بشر را تلخ کرده و سطح رضامندی او را پایین آورده است.

امروزه مدرنیسم، به عنوان نماد کامل تجدد و تحوّل، دچار چالش‌های اساسی و

۱. البرهان، ج ۳، ص ۲۳۰.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۷.

بحران‌های فراوانی (از قبیل بحران معنویت، هویت، مشارکت و ...) شده است و سرنوشت پسندیده‌ای برای آن متصور نمی‌شود. هر اندازه پیشرفت‌های صنعتی، تکنولوژیکی و رفاه ظاهری بشر ادامه دارد، مشکلات و سختی‌ها نیز فزونی می‌یابد و...!

از طرفی فساد و ناکارآمدی در ساختارهای مختلف قدرت نفوذ کرده و موجب بی‌ثباتی و از هم گسیختگی سیاست، اقتصاد و فرهنگ شده و مناسبات ناعادلانه‌ای به وجود آورده است با حال این تعاملات و مناسبات ناصحیح، نیاز به تغییر و بازنگری اساسی دارد و «دکترین مهدویت» عهده‌دار ترسیم مناسبات صحیح و انسانی و تحوّل و دگرگونی گسترده در همه ساحت‌ها و عرصه‌ها است: «هنگامی که قائم خروج کند، امر تازه، کتاب تازه، روش تازه و داوری تازه با خود می‌آورد»^۱ و «... از مردم برای امری تازه، کتاب تازه و حکومت تازه بیعت می‌گیرد»^۲.

بر این اساس یکی از روی‌کردهای محوری «دکترین مهدویت»، ایجاد تغییر و دگرگونی در همه امور و نوپویی در ساحت‌های مختلف زندگی است. البته مؤلفه‌های دیگری نیز می‌توان برای دکتورین مهدویت در نظر گرفت که به علت اختصار، از بیان آنها اجتناب می‌شود (مانند محوریت امامت، حکمت و خردگرایی و ...).

ه) ایجاد انسجام، سازواری و هم‌آهنگی

یکی از وجوه بایسته دکتورین مهدویت، تحقق هم‌آهنگی، هم‌سانی و انسجام در جامعه بشری و میان آحاد مردم است در این روی‌کرد، اختلاف‌ها، تمایزات، تکثرات، تبعیضات و... از بین می‌رود و انسجام، وحدت، یک‌رنگی و هم‌دلی کامل ایجاد می‌شود.

این انسجام و هم‌آهنگی در تمامی ارکان و ابعاد دکتورین مهدویت نیز وجود دارد و هیچ تناقض و اختلاف در آن دیده نمی‌شود.

۱. انبات الهداة، ج ۷، ص ۸۳، غیبت نعمانی، ص ۲۵۳.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۵.

نتیجه‌گیری

تبیین و ارائه دکترین مهدویت در چهارچوب نظری «فلسفه تاریخ»، افق‌های جدیدی فرا روی پژوهش‌گران و اندیش‌مندان می‌گشاید و مفاهیم و آموزه‌های نوینی ارائه می‌دهد. به نظر نگارنده، مهم‌ترین آموزه این پیوند «تطابق کامل دکترین مهدویت با فلسفه متعالی تاریخ» و تبیین روشن و حتمی فرجام تاریخ است. از پیوند میان این دو، مؤلفه‌های مختلفی قابل برداشت است، از قبیل: فراگیری و جهان‌شمولی، عدالت محوری، معناگرایی و کمال‌بخشی، حق‌گرایی، تحقق عبودیت انسان، خشونت‌ستیزی، شایسته‌سالاری، تحوّل‌گرایی مثبت، تأمین رضامندی و ... هم‌چنین روشن شد که «دکترین مهدویت» پاسخ‌گویی به نیازها و خواست‌های اساسی مردم و تفسیر راه‌بردی و واقعی از امور بشری است. در این روی‌کرد جامع و کامل، باید رابطه و تعامل انسان با خدای خود (در جهت عبودیت و تقرب به او) تصحیح شود. انسان با دیگران، تعاملی سازنده و صحیح برقرار سازد و از تجاوزگری و پرخاش‌گری دوری کند. در رابطه با خود نیز، روی‌کرد نوینی اتخاذ کند و تهذیب و استغنای درون را مورد توجه قرار دهد و ... نتیجه همه این برنامه‌ها و ایده‌ها، از بین رفتن تمامی مشکل‌ها، کاستی‌ها و دست‌یافتن به زندگی مطلوب و برتر است.

مهم‌ترین و بارزترین برآیند این دکترین، معنویت، عدالت و عقلانیت است و دست‌یازدین به این سه مؤلفه، نشانه کمال خلقی، اجتماعی و عقلی انسان است. تفسیر راه‌بردی دکترین مهدویت از حوزه‌های مختلف زندگی، عبارت است از: جامعه‌نگری در سیاست، اقتصاد، فرهنگ و اجتماع و قراردادادن آنها در مسیر سالم و بایسته. هم‌چنین ریشه‌یابی واقعی مشکلات و ارائه راه‌حل‌های مناسب و عملیاتی برای رفع آنها.